



پوشگاه همایش مطالعات فرهنگی
سال هفتم علوم انسانی
ایران‌شناسی

۱۲۶۶- درگذشت فریدون آدمیت

فریدون آدمیت زاده ۱۲۹۹ در نخستین روزهای فروردین ۱۳۸۷ به بیماری رنج‌آوری درگذشت و از سختی روزگار رهیده شد. پدرش میرزا عباسقلی خان آدمیت بود که از جوانی پیروی از راه ملکم می‌کرد و بعدها خود بر اساس همان گونه افکار جامع آدمیت را ایجاد کرد و عده‌ای از آزادگان بدان پیوستند. نام خانوادگی آدمیت، برای میرزا عباسقلی و فرزندانش (فریدون، طهمورث، منوچهر و یکی دیگر) یادگار آن انجمن سیاسی و فکری است. آن تجمّع طبعاً یکی از اقدامات مؤثری بود که حدود ده سالی پیش از فرمان مشروطیت در ایران آوای ملایم ضرورت تغییرات اجتماعی و سیاسی و مدنی را به دنبال روزنامه قانون پیش آورد. تفصیل آن را در کتاب فکر آزادی باید خواند که فریدون آدمیت براساس اسنادی که در خانواده بر جای مانده بود آن کتاب ارزشمند را منتشر ساخت و بر پایه آنها معتقد بود که تشکیل جامع آدمیت مقدمه نهضت مشروطیت ایران بود. ظاهراً جامع آدمیت با حوادث توپ بستن مجلس از رسمیت افتاد و هر یک از اعضایش به گوشه‌ای فرارفت.

فریدون پس از پایان گرفتن تحصیلات متوسطه در وزارت پست و تلگراف استخدام شد ولی پس ازین که تحصیلات علوم سیاسی خود را در دانشکده حقوق دانشگاه تهران به پایان برد به وزارت امور خارجه انتقال یافت. برادرش طهمورث هم در همان

وزارتخانه خدمت می‌کرد و مقام سفارت کبری در شوروی یافت. فریدون هم مدارج و مراتب اداری را در آن وزارت خانه گذراند تا به مرتبت سفارت در هلند و هند رسید. این دو برادر از پشتیبانی ابراهیم حکیم‌الملک که دوست صمیمی و هم‌افق پدرشان بود بهره‌ور می‌بودند.

نخستین مأموریت دیپلماتیکی که فریدون یافت کارمندی (دبیر دومی) در سفارت لندن بود (۱۳۲۳) به هنگامی که سید حسن تقی‌زاده در آنجا سفیر بود. بسیار امکان دارد که حکیم‌الملک از تقی‌زاده خواسته بوده است که اعزام فریدون را از وزارت خارجه بخواهد. فریدون در مدتی که در لندن بود توانست به تحصیلات خود در دانشگاه لندن ادامه بدهد و به دریافت درجه دکتری برسد. تقی‌زاده به او اجازه داده بود که ساعات درس به دانشگاه برود. قرینه توجه او به فریدون، اینکه در اوراق تقی‌زاده این یادداشت در مورد ترفیع اداری آدمیت بر جای مانده است:

ورقه ترفیع فریدون آدمیت

- در اطلاعات و مخصوصاً معرفت در تاریخ دوره اخیر ایران و تتبع و تحقیق نسبت به سن و تجربه خود خیلی خوب است و بر اقران خود سبقت دارد.
- در لیاقت و جدی بودن در کارهای اداری متوسط است.
- رفتار و سلوک اداری او بد نیست.
- از رفتار غیراداری او اطلاع وافی حاصل نیست.
- زبان انگلیسی را در حدی می‌داند و گویا به فرانسه هم آشناست.
- در زبان فارسی که اصل الاصول است بر اقران خود ترجیح دارد.
- برای تتبع و تحقیق بی‌لیاقت نیست.
- عیناً نظیر آنچه در ورقه مربوط به آقای [عزالدین] کاظمی نوشته شد درین مورد نیز صادق است.
- برای کارهای محتاج به تحقیق و تتبع علمی استعداد دارد.

سفر دیگر مفید او به مأموریت زمانی اتفاق افتاد که به عضویت دفتر نمایندگی ایران در سازمان ملل متحد انتخاب شد و هشت سال در آن خدمت باقی ماند و به مناسبت مشارکتی که در کمیسیونها و جلسات و جریانهای بین‌المللی انجام می‌داد وقوف بسیطی نسبت به قواعد و مقررات حقوق بین‌الملل یافت و بعدها هم در وزارت امور خارجه مورد شور و اخذ نظر قرار می‌گرفت.

او برای ختم تحصیلات دانشگاهی در رشته علوم سیاسی و دریافت درجه لیسانس رساله‌ای نوشت به نام امیرکبیر و ایران که با بعضی اصلاحات نخستین بار توسط بنگاه آذر (به مدیریت محمد مشیری، سرهنگ اخراجی از ارتش و متمایل به جریان چپ) در سه دفتر به سالهای ۱۳۲۳ - ۱۳۲۴ چاپ شد. نخستین جلدش در مدت «یک ماه و نیم» به فروش رسید و در همان سال ۱۳۲۳ تجدید چاپ شد (گفته مؤلف در آغاز چاپ دوم). چاپ اول امیرکبیر و ایران با مقدمه مفصل از محمود محمود به چاپ رسیده بود ولی آدمیت در چاپهای بعد (انتشارات خوارزمی) آن مقدمه را نیاورد. در چاپ نخستین ضمن یادکرد از تألیفات محمود محمود مرقوم داشت «نویسنده مطالعات خود را واقعاً گروگان بررسی کتب و یادداشتها و مصاحبت‌های حکیمانه ایشان (یعنی محمود) می‌دانم و به شاگردی این مکتب افتخار می‌کنم و از مساعدتهای ایشان در این تألیف که حتی زحمت مطالعه آن را نیز به خود هموار و مرا به اشتباهاتی واقف فرموده و به این اوراق بی‌جان روح تازه‌ای دمیده‌اند با این که از بن دندان و صمیم قلب تشکر می‌نمایم و به همه عمر مرهون و سپاسگزار ایشانم عرض می‌کنم از دست و زبان من بنده بر نمی‌آید که از عهده شکرش به در آید.» در چاپ بعدی هم یاد از محمود را فراموش نکرده و نوشته است: «از محمود محمود دوست آزاده دانشمندم یاد خیر می‌کنم. پیشرو در تحقیق تاریخ سیاسی ایران اوست. از روز اول مرا در این کار مشوق بود. آثارش و کتابخانه‌اش همیشه در دسترس من بود. در عالم اخلاق و وفا حق تعلیم و دوستی او را از خاطر نخواهم برد.»

در مقدمه چاپ اول از کسانی نام می‌برد که می‌خواسته‌اند شرح حال امیر را بنویسند (محمود غنی‌زاده، علی اکبر داور، دکتر قاسم غنی به همکاری عباس اقبال). در همان جا نوشته است: «آقای تقی‌زاده نیز رساله‌ای در احوالات امیر نگاشته‌اند که فعلاً در جزو کتابهای ایشان در برلین می‌باشد. اگرچه نگارنده را به همین علت مجال مطالعه رساله معظم له دست نداد ولی از راهنماییهای ایشان در تألیف این کتاب برخوردار شده سپاسگزارم» (ص ۳). نیز نام برده است از عباس اقبال که اسنادی از کتابخانه سلطنتی را به ایشان معرفی کرده و سید محمد علی جمالزاده که بخشی از سفرنامه پولاک را برای ایشان به ترجمه درآورده و جواد فروغی که به صرافت طبع مطالبی از نویسندگان خارجی برای ایشان استنساخ کرده و دکتر خلیل اعلم‌الدوله ثقفی که یادداشتهای خود را در اختیار ایشان گذارده و حسین پاشاخان نوایی^۱ رئیس اداره بایگانی وزارت خارجه که

۱. نام ایشان در نوشته آدمیت نیست و از جناب مجید مهران پرسیده شد.

اسناد رسمی را در دسترس ایشان قرار داده بوده است. هاقبت می‌نویسد «نگارنده هنگامی که در دانشکده حقوق به تحصیل علوم سیاسی اشتغال داشتم رساله ختم تحصیلی خود را به عنوان ایران و امیرکبیر برگزیدم... و این مجلد که دسترنج هفت سال پژوهش و کنجکاوای است... انتشار می‌یابد».

من در زمستان ۱۳۲۴ که چندی پس ازو دانشجوی حقوق بودم و جلد اول کتاب را همان ایام با لذت خوانده بودم اینک که برای نوشتن این سطور به آن کتاب می‌نگرسم یادداشت خود را دیدم که نوشته‌ام «باز هم باید ازین کتاب نفیس را خواند» آن کتاب در آن روزگار واقعاً برای باز شدن چشم و گوش برای ما جوانترها نسبت به بخشی از تاریخ مملکت غنیمتی بود.

شهرت آدمیت به داشتن بصیرت در تحلیل تاریخی وقایع مربوط به تفکر آزادی خواهی و نهضت مشروطیت با این کتاب آغاز شد. پس از آن در انگلستان رساله‌ای برای دریافت درجه دکتری نوشت که به چاپ نرسیده است و آن در زمینه روابط ایران با دولتهای همجوار بود. پس از آن کتابی درباره جزایر بحرین نوشت با نام:

Bahrein Islands: A Legal and Diplomatic Study of the British - Iranian Controversy. (New York, 1955).

که انتشار پیدا کرده است.

درباره کارهای تحقیقی خود به قاطعیت نوشته است: «روش من تحلیلی و انتقادی است. در واقعه‌یابی نهایت تقید را دارم که هر قضیه تاریخی را تا اندازه‌ای که مقدور بوده است همه جانبه عرضه بدارم. حقیقتی را پوشیده نداشتم از آنکه کتمان حقیقت تاریخ عین تحریف تاریخ است و مورخی که حقیقتی را دانسته باشد و نگوید یا نامتمام بگوید راست گفتار نیست. مسئولیت او چندان کمتر از آن نیست که دروغ‌زنی بیشتر کرده باشد.» (ص ۶ چاپ سوم امیرکبیر و ایران).

آدمیت به تمایل خود بازنشسته شد (۱۳۴۴) و از مجید مهران شنیدم که درین باره به وزارت خانه نوشته بود «تقاضای بازنشستگی دارم» (قل و دل). خود نشانگر روئے بی‌مجامله و گاه ناآرام او بود. دوازده سال پس از آن چون وضع اجتماعی را ناگوار و نگران‌کننده می‌دانست و در درونش تمایلات آزادگی جوش می‌زد در تشکیل شدن دوباره کانون نویسندگان ایران هم‌آوازی نشان داد. دیپلمات بود مرد سیاسی شد. اما زمان درازی نتوانست در آن رشته بیشتر سیاسی همکاری داشته باشد. قطعاً به مناسبت آن که هم‌آوازی و همفکری با همه کسانی که در آنجا شرکت داشتند نداشت و جسورانه

در دوران دوری از وزارت خارجه فرصت یافت که چند کتاب برجسته خود را منتشر کند و درین زمان همکاری و دلسوزی دکتر هما ناطق بانوی تاریخ‌دان و علاقه‌مند به همان‌گونه مباحثی که مطلوب آدمیت بود، فرصت مغتنمی بود که یکی از کارهای برجسته آدمیت به اشتراک او به چاپ برسد و آن کتابی است در بررسی هده‌ای از رسالات و کتابچه‌های عصر بیداری و آزادی‌جویی ایرانیان که به صورت خطی بر جای مانده و کسی از محققان در پی شناساندن و رسیدگی به آنها برنیامده بود. همه کسانی که بعدها به یافتن و نمایاندن آثاری از آن دست پرداخته‌اند دنباله‌روان فریدون آدمیت بوده‌اند. بی‌تردید آدمیت نخستین پژوهنده است که شور سنجیدن آن نوع منابع را در دلها بیدار ساخت.

افسوس که مورخ شایسته و برجسته‌ای را از دست دادیم. ختم سخن با آوردن فهرست کتابهای او بجا تواند بود.

- ۱۳۲۳-۴ امیرکبیر و ایران. چاپ اول. بنگاه آذر (با مقدمه محمود محمود)
- ۱۳۴۰ فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت ایران (انتشارات سخن)
- ۱۳۴۶ اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی (انتشارات طهوری)
- ۱۳۴۸ امیرکبیر و ایران. چاپ دوم و چاپهای بعدی*. (انتشارات خوارزمی)
- ۱۳۴۹ اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده (انتشارات خوارزمی)
- ۱۳۵۲ مقالات تاریخی. (انتشارات شبگیر)
- ۱۳۵۵ ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران. جلد اول. (انتشارات روشنگران)
- ۱۳۵۶ اندیشه ترقی و حکومت قانون (عصر سپهسالار). (انتشارات خوارزمی)
- ۱۳۶۰ آشننگی در فکر تاریخی. (مجله جهان اندیشه)
- ۱۳۶۰ شورش بر امتیازنامه رژی. (انتشارات پیام)
- ۱۳۶۳ فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران (انتشارات پیام)
- ۱۳۶۳ اندیشه‌های طالبوف تبریزی (انتشارات دماوند)
- ۱۳۶۵ افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر نشده دوران قاجار. با همکاری هما ناطق (انتشارات آگاه)
- ۱۳۷۰ ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران. (جلد دوم: مجلس اول و بحران آزادی). (انتشارات روشنگران)

۱۲۶۷ - به یاد دکتر شهیدی و لغتنامه*

خجسته روان دکتر محمد معین واسطهٔ آشنایی میان دوست درگذشتهٔ دانشمند شادروان دکتر سید جعفر شهیدی و من بود. همان نخستین سالی بود که شهیدی پس از پایان یافتن دوران تحصیلات قدیم (در نجف) به تهران آمد و با مایهٔ علمی گرانسنگ به آموزش دیدن در دانشکدهٔ ادبیات آغاز کرد. نزدیک به همان ایام هم به همکاری در لغتنامهٔ دهخدا دعوت شد. آن کار دلچسب به تدریج او را پای بند به خدمت‌گزاری دائمی در مؤسسه‌ای کرد که در عهد خود یگانه بود و چون دکتر محمد معین به بستر بیماری بی‌درمان درافتاد نبض کار لغتنامه به دست قلم‌سنبج دکتر شهیدی که به تدریج بر کرسی تدریس دانشگاهی برآمده بود داده شد. ایشان آن وظیفهٔ گرانقدر و سودمند را تا پیش از بیماریهای اخیرش دلسوزانه بر عهده داشت و از پیشامدها و تغییرها در امان ماند و چون ادامهٔ کار را برای فرهنگ ملی و زبان رودکی و فردوسی ضروری می‌دانست از برخوردها تن نزد تا امانتی را که به دست داشت صدیقانه نگاهبانی کند.

۱۴۱

من هیچ مدیر علمی را در دوران حیات دانشگاه طهران نمی‌شناسم که حدود چهل سال در مقامی که قابل تغییر می‌بود پایدار و بر جای مانده باشد و به دوستداری در خدمت بماند. برای آن بود که عاشقانه پاس قلمرو زبان فارسی را نگاه می‌داشت. به تعبیری دیگر، از شصت سال عمر اجرائی لغت‌نامه (از سال ۱۳۲۵) زحمات دوسوم آن مدت را شهیدی بر عهده داشته است، بی‌خستگی و بی‌ملال. نام شهیدی عجین شده است با نام دهخدا و معین و بر صدر نخستین مجموعهٔ بزرگ لغت زبان فارسی می‌ماند. این افتخاری است برای خاندان گرامی او که اینک می‌باید به آنان از سوی همه فارسی‌زبانان تسلیت گفت و دریغ‌گویی کرد.

با شهیدی در سفرها، کنگره‌ها، جلسه‌ها، کمیسیونهای رسمی و در محضر فضیلاي چهارشنبه، در خانهٔ مجتبی مینوی و اقران او و مخصوصاً در دوره‌های دوستانه و خانوادگی به همراه دوستان عزیز چون محمد تقی دانش پژوه، دکتر عباس زریاب خوبی و دکتر عبدالحسین زرین‌کوب از رفتگان و پامردان گزیده‌ای که هنوز برای فرهنگ ایران باز مانده‌اند همنشینی داشتیم و روزها و ساعت‌های خوش ادبی را

* چند کلمه‌ای است که به درخواست فرزندان مرحوم شهیدی و لطف دکتر محمد دبیرسیاقی به هنگام تشییع آن شادروان در محل مؤسسهٔ لغتنامه (موقوفهٔ دکتر محمود افشار) گفته شد.

گذرانده ایم و از آن ایام یادگارهای دلپسند در سینه‌ها مانده است که یاد ماندنی و نوشتنی است. نیمخندهای مخصوص، نکته‌یابیهای ذوقی و ظرافتهای خاص او همه جا موجب گرمی حال و پایداری به دوستی بی ملال بود. صبور بود، صاحب بینش بود. نیک نفس و مصلحت‌اندیش بود.

یادم نمی‌رود این قضیه را که رحمت آتابکی (از رجال وزارت امور خارجه) از نوشته لغت‌نامه دهخدا درباره‌ی نیايش میرزا علی اصغرخان امین‌السلطان (آتابک اعظم) برآشفته شده و به دربار شکایت برده بود و آن دستگاه آن قصه را به رئیس دانشگاه تهران فرستاده بود. شادروان دکتر جهان‌شاه صالح که مرد توانا و مدبری بود مرا خواست و گفت چرا در لغت‌نامه درباره‌ی امین‌السلطان به طعنه نوشته‌اند بعضی هم او را «خائن‌السلطان» گفته‌اند. این گونه تلقی که جنبه‌ی تحقیق تاریخی ندارد و از زمره‌ی نقل قولهای کوچه و بازار است و جایش لغت‌نامه نیست. رحمت آتابکی آنجا حضور داشت. گفتم رخصت دهید با دکتر شهیدی که مسؤل لغت‌نامه است صحبت کنم و جناب آقای آتابکی را آگاه سازم از آنچه خواهیم شنید و ترتیب مطلوب و صحیح داده شود. دکتر شهیدی چون از ماجرا اطلاع حاصل کرد و آن نوشته را خواند و به سوابق مقاله نگاه کرد چون سخن غیرمستدل پسند خاطرش نبود به من گفت حق با بازماندگان آتابک است. پس دکتر صالح و آتابکی را آگاه ساخت که این ناپسندیدگی از چاپ دیگر لغت‌نامه سترده خواهد شد. شاید ورقهای نسخه‌های بازمانده را هم تغییر داد. چند روزی بعد که در باغ دانشگاه به هم برخوردیم چیزی گفت همانند اینکه امان از بی‌دقتی، بی‌پروائی و چنجال‌جویی.

مرادم آن است از کسانی بود که پاسداری حقوق گذشتگان را می‌داشت و مخصوصاً قدر کسانی را که نسبت به دانشگاه و معارف عمومی خدمت کرده بودند می‌دانست و احترام می‌گذاشت. مقدمه‌های لغت‌نامه گواهی است صادق در آستین.

به همین ملاحظاتی اخلاقی و ایمانی بود که مردی دقیق و منظم و محکم چون دکتر یحیی مهدوی موقعی که خواست به جای خود دانائی را برای هیأت اسنای کتابخانه اهدایی میتوی برگریند شهیدی را به مسؤولان امور آنجا معرفی کرد. این انتخاب حکایت‌گویی از رویه‌ای است که شهیدی در جریانهای فرهنگی مراعات می‌کرد و یحیی مهدوی بر آن اساس او را شناخته بود.

اکنون حوصله‌ای نیست که از کارهای علمی شهیدی و نوشته‌های او صحبتی بشود ولی باید به یاد داشت که او از روزگار جوانی به نویسندگی علاقه‌مندی داشت و مجله فرغ علم یادگار دوران شور و شوق اوست. پس از آن بیشتر به همکاری با مجله یغما و

نشر مقاله‌های مفید ادبی در آن مجله پرداخت که چون گرد آید کتابی را دربر می‌گیرد. اما، زیر این سقف که اکنون هستیم - یعنی ساختمانی که در رقبه موقوفه دکتر محمود افشار برپا شده است این نکته متبادر به ذهن می‌شود که باز یادگاری است از دکتر سید جعفر شهیدی. زیرا زمانی که ریاست هیأت مدیره این موقوفات را از سوی شورای تولیت بر عهده داشت طبق قراردادی که براساس مصوبه آن شورا به امضای ایشان و رئیس دانشگاه وقت رسید این ساختمان آغاز شد و در حیات ایشان به پایان رسید. شهیدی مدت سی سال از روزهای خدمت فرهنگی در لغتنامه را درین باغ گذرانید و کتابخانه‌اش هم اکنون در همین باغ است. چون شاهد و ناظر وفاداری او به بقای وقف پدرم بوده‌ام می‌توانم عرض کنم که در سراسر مدت دوازده سال همکاری با این موقوفه نیتش منحصرأ موقوف به برآوردن نیت واقعی بود که مال و منالش برای تعمیر و رواج زبان فارسی تخصیص یافته و توصیه شده است. شهیدی به جز آن مجاهدت تبرّعی و اشراف علمی مشترک در انتخاب همه کتابهایی داشت که این موقوفه چاپ کرد و آن کار را وظیفه‌ای برای خود می‌دانست: یادگاری نوشته از دوران همکاریش با موقوفه مقاله‌ای است که پس از بازگشت از سفر به قاهره به قصد دادن جایزه این موقوفه به مرحوم عبدالمجید امین بدوی نوشت و در روزنامه اطلاعات چاپ کرد و برای بی‌توجهی که نسبت به گسترش زبان فارسی می‌دید بر ساحل رود نیل اشک ریخته بود.

نام و یاد سید جعفر شهیدی برای این خدمات ارزشمند پایدار خواهد ماند.

۱۲۶۸- سردر گچ‌بری قدیم

هرگاه که از کنار کوچه کاشف نزدیک میدان تجریش (زیر کوچه زغالیها) می‌گذشتم گچ‌بریهای زیبای سردر باغ نبش شمال غربی آن کوچه برایم دیدنی بود و یادآور هنر معماران اواخر قاجار.

این باغ قسمتی از باغ فرمانفرما (عبدالحسین) است که به فرزندش دکتر صبار فرمانفرما رسیده بود. ایشان تا آخر عمر در آن سکنی داشت و آن را وقف کرد بر انستیتو پاستور ایران که زمانی تصدی امور آن بر عهده او بود. دکتر صبار پزشک بود و در دوره دکتر مصدق مدتی وزیر بهداشتی شد.

اما دیروز که از آن جا گذشتم چون چشم انداختم که سردر را بینم دیدم بر روی آن سردر گچ‌بری خورشیدی شکل، یک کتیبه کاشی مستطیل دراز برای ابراز قدردانی از بخشش دکتر صبار نصب کرده‌اند ناظر بر اینکه این محل را ایشان به انستیتو پاستور وقف

کرده است.

دلم گرفت از اینکه در نهایت بی سلیقگی این کتیبه لازم در جایی نامناسب نصب شده است. زیرا گچ بریهای زیبا را از حشمت و جلال انداخته و رنگ آبی تند کاشی رنگهای ملایم نخودی گچ بری را نادیدنی و پنهان کرده است.

این باغ در دیگری در خیابان اصلی شمیران دارد که در ورودی همیشگی آمدو شد بود. پس به خوبی می توانستند کتیبه ساخته شده را بالای آن قرار بدهند تا بیشتر در معرض دیدار قرار می گرفت، زیرا در خیابان اصلی است و ضمناً مانع دیدن زیبایی گچ بری اصیل قدیم نبود. آیا اداره میراث فرهنگی و شهرداری که یکی مسؤول حفظ آثار پیشینه و دیگری حافظ آرایش کوچه و بافت قدیم شهری است به این هنرمندی جدید توجهی و نظری کرده اند.

(XLIV) IRAN-۱۲۶۹

چهل و چهارمین شماره ایران نشریه مؤسسه بریتانیایی مطالعات ایرانی در سیصد و شصت و پنج صفحه در بر گیرنده این نوشته هاست:
- گزارش سالانه شورای مؤسسه.

- درگذشت بازیل رابینسون متخصص تاریخ هنر ایران مخصوصاً نقاشی نوشته
.R. Hillenbrand

- درگذشت مری بویس متخصص تاریخ زرتشت از D. Bivar.

- درگذشت ت. کایلر یانگ باستانشناس از D. Stronach.

- درگذشت سیلوا ماتسون، مؤلف راهنمای باستانشناسی ایران به قلم Y. Crowe.

- مطالعات باستانشناسی پیش از تاریخ در منطقه ممسنی (گروهی).

- مطالعات درباره تحولات اجتماعی اقتصادی از دید باستانشناسی در جلگه تهران

(گروهی).

- مطالعات مشترک باستانشناسی ناحیه بوشهر توسط ایرانیان و انگلیسیان (گروهی).

- خط هیروگلیف بر مهرهای سیلندری عصر هخامنشی M. Giovino.

- دیوار گرگان و طمیشه (گروهی).

- رجعت، در عقاید شیعه از C. P. Turner.

- سنوات جدید در باب حکام ختلان و وختش از M. Fedorov.

- مسجد جمعه سمنان از علیرضا رئیسی.

- اثری تاریخی در ناحیه بامیان (قلمه گوهرگین) از J. Lee.
- مباحث باستان شناسانه و محیطی درباره مناره جام افغانستان (گروهی).
- برآمدن و زوال بنوکعب از W. Floor.
- نامه‌های مریا براون از ایران (سال ۱۹۵۷) از A. Browne.
- شاهنامه در جامعه ایلی بختیاری از پدram خسروثزاد.
- معابد زردشتی در قرون وسطی و عصر نو از جمشید چکسی.
- بررسی باستانشناسی سیستان و بلوچستان از سید منصور سید سجادی و M. Casanova.
- آسیای آبی در جام افغانستان. ملاحظات مقدماتی از D. Rosati.

۱۲۷۰ - گنجینه مجلات

این عکس نشانه مؤسسه‌ای است که از مجله‌های تحقیقاتی زیانهای اروپایی بطور دیجیتال عکس برداری و گنجینه‌ای عظیم ایجاد کرده است تا کسانی که احتیاج به مقاله‌ای دارند به آسانی بتوانند با پرداخت مبلغی بدان مقاله دسترس پیدا کنند. البته این کار اسلوبی دارد که درین برکه کیفیتش مندرج است. عکس آن را



به چاپ می‌رساند تا علاقه‌مندان بتوانند ازین وسیله بهره‌وری داشته باشند.

Your use of the JSTOR archive indicates your acceptance of JSTOR's Terms and Conditions of Use, available at <http://www.jstor.org/page/info/about/policies/terms.jsp>. JSTOR's Terms and Conditions of Use provides, in part, that unless you have obtained prior permission, you may not download an entire issue of a journal or multiple copies of articles, and you may use content in the JSTOR archive only for your personal, non-commercial use.

Please contact the publisher regarding any further use of this work. Publisher contact information may be obtained at <http://www.jstor.org/page/info/about/policies/terms.jsp>.

Each copy of any part of a JSTOR transmission must contain the same copyright notice that appears on the screen or printed page of such transmission.

The JSTOR Archive is a trusted digital repository providing for long-term preservation and access to leading academic journals and scholarly literature from around the world. The Archive is supported by libraries, scholarly societies, publishers, and foundations. It is an initiative of JSTOR, a not-for-profit organization with a mission to help the scholarly community take advantage of advances in technology. For more information regarding JSTOR, please contact support@jstor.org.

فاضل ارجمند آقای دکتر احمد مجاهد از روی نسخه کتابخانه مجلس متن رساله آشپزی نادر میرزا قاجار را در سلسله انتشارات دانشگاه تهران چاپ کرده و کاری بجا فرموده است.

نخستین بار آگاهی من ازین کتاب هنگام دیدن مجموعه مرحوم دکتر رضا صحت (پزشک دربار احمد شاه) بود. حدود چهل و چند سال پیش که به دعوت ایشان با مرحوم دانش‌پژوه به منزلشان نزدیک بیمارستان وزیری رفتیم و کتابهای خطی گرانبهایشان را دیدیم و قیمتی کردیم که دانشگاه بخرد شناختم. ولی ایشان موافقت نکرد. به هر تقدیر قسمی از آن مجموعه گرانقدر در کتابخانه آستان رضوی است. از جمله کتابها یکی هم نامه پارسی در هر گونه خوراک ایرانی بود یعنی همین رساله نادر میرزا. و اینک می باید در آستان قدس باشد. البته در مقدمه بر آشپزی دوره صفویه یادی از آن کرده‌ام.

پس از آن نسخه ناقص دیگری از آن را که دوستم احمد افشار شیرازی خریده بود دیدم. این نسخه تا اواسط بخش «پلاو» را دربر دارد. اما هیچ نمی دانستم که در مجلس هم نسخه‌ای کامل وجود دارد تا اینکه چاپ آقای مجاهد به دستم رسید.

این نادر میرزا به مانند خویش خود جلال‌الدین میرزا مؤلف نامه خسروان دوستدار فارسی نویسی سره بود و رساله آشپزی را به همان اسلوب نگارش کرده و کارنامه^۱ نامیده است.

نسخه مرحوم افشار شیرازی بنا بر «رنجنامه» در یک صفحه مستقل و ذکر نام شفیع خان ساعدالملک امیرتومان رئیس کل توپخانه آذربایجان به قلم محمد منشی باشی تبریزی بن حسن بن صادق است و در روز جمعه ۲۸ ذی قعدة ۱۳۱۲ کتابت شده است. ولی در اواسط مطلب مربوط به «کیاب چلو» نام مرتضی قاجار دیده می شود که میان نوشته اصلی مؤلف وارد شده یعنی کاتبی نام خود را آورده و سال ۱۳۰۷ قمری را ذکر کرده است. این یادداشت ناظر بر آن است که محمد منشی باشی نسخه خود را از روی نسخه کتابت مرتضی قاجار نوشته بوده است.

این رساله حاوی دستورالعمل پختن سی و نه گونه آش، سی و نه گونه پلاو، چهل و سه گونه خورش و قورمه و مسمن، شانزده گونه کیاب و بریان، دوازده گونه کوفته، نه

۱. شاید مناسبی هم به اصطلاح کارخانه دارد که در دربار صفوی برای قسمتهای مختلف از جمله مطبخ مصطلح بود.

eutopia

internationaal venster op politiek cultuur en kunst

Mowlana Jalal al-Din Rumi



eutopia

€10

۱۴۷

گونه کوکو، نوزده گونه بورانی، هشت گونه خورشهای ساخته از سبزی، شش گونه خورش تخم مرغ، سیزده گونه آبگوشت، شش گونه اشکنه، هفت گونه دلمه. چون نویسنده در منطقه‌های گیلان و طبرستان و سپس آذربایجان زندگی کرده بوده است بیشتر خوراکیهای آن مناطق درین کتاب معرفی شده‌اند و البته گاه ذکر آنچه در جاهای دیگر هم مشهور بوده به میان آمده است.

۱۲۷۲- مولانادر آمستردام

امسال در بسیاری از شهرهای جهان به یاد جلال‌الدین مولوی سخنها گفته شد و از جمله در آمستردام مجله Eutopia شماره هجدهم خود را به نشر مقاله در زمینه‌های متنوع مرتبط با آن سراینده پراوازه اختصاص داد. سید اصغر سید غراب، هانس دیبرون، فرانکلین لوئیس، گابریل فان ذنبرگ و چند تن دیگر در آن نوشته دارند. یک نیمه روز هم سه سخنرانی بدان مناسبت توسط آن مجله برگزار شده است.

۱۲۷۳- جزوه‌های انجمن آثار و مفاخر فرهنگی

جزوه‌هایی که توسط آن انجمن با عنوان «زندگی نامه و خدمات علمی و فرهنگی» فضیای درگذشته یا در قید حیات به چاپ می‌رسد و تاکنون به هشتاد رسیده است طبعاً برای آگاهی دوستداران سودمندست و بسا که مأخذ کار دیگران قرار گیرد. جز آن چون مطالب اغلب این جزوه‌ها برگرفته از نوشته‌های پیشینه است موجب آن است که دگر بار آن نوشته‌ها در دسترس قرار گیرد.

بنا بر مرسوم رایج و مطمئن درین گونه کارها می‌باید نام مأخذ اصلی و تاریخ هر نوشته ذیل هر مقاله حتماً گفته شود تا مشخص باشد که چند سال بر عمر آن نوشته گذشته است. مخصوصاً ازین نظر که ممکن است نوشته بطور خلاصه نقل شده باشد و خواننده کنونی یا پس ازین بخواند به اصل مطلب دستیابی پیدا کند. چون نویسندگان بعضی از نوشته‌ها درگذشته‌اند ممکن است برای خوانندگان که از وفات آن نویسنده آگاه نیستند این تصور پیش آید که نوشته در همین روزگار و برای این جزوه تحریر شده است.

۱۲۷۴- کاریکاتور ماندی از مصدق

یکی از ایرانیان با ذوق که امضایش را توانستم بخوانم کاریکاتوری از مصدق کشیده است. هنر نقاش این است که لباس و تنه مصدق را به شکل نقشه ایران طراحی و ترسیم



منوچ از حسن صافی

کرده است. ظاهراً این نقش نخستین بار در روزنامه همسایگان (لوس آنجلس) به چاپ رسیده است.

۱۲۷۵- یاد سید محمد علی جمالزاده

در اصفهان مجلسی برای داستان‌نویسی کوتاه - از سوی نویسندگان آنجا در ماه آذر - تشکیل شد و چون آن تجمع را به آوازه‌مندی جمال‌زاده نامیده بودند توسط مدیرگرمی بخارا از من خواستند با کلمه‌ای چند یادی از دوست فقید خود کنم:
دوستان نادیده

جمال‌زاده اصفهانی بود و دوستدار راستین و دل‌بسته آن خاک پاک‌ی که از باب هوش را در سر و ته یک کرباس به زبان نمکین خود با آنجا آشنا ساخت. برآزنگیهای آن کتاب که شالوده خود سرگذشتی دارد موجب شد که در زبان انگلیسی به ترجمه درآمد و «نیمه جهان» ما در جهان دیگران بهتر شناخته شد از دیگر نوشته‌هایی که درباره شهر شما هست. پیوند جمال‌زاده با اصفهان چنان بود که در پایان همان کتاب آرزو کرده بود در اصفهان به خاک سپرده شود، ولی چنان نشد و برکناره دریاچه «لمان» سویس آرמיד.
پس اگر شما داستان‌نویسان جوان اصفهان مجلس دوستانه خود را با یاد جمال‌زاده

دلنواز ساخته‌اید برای عموم گویای آن است که پیشگامی بی چون و چرای آن قلم گردان سزاوار آفرین را در نگارش داستان کوتاه افتخاری ماندگار برای شهر خویش می‌دانید. شاد باشید و کامیاب و در نوشتن مبتکر و تازه‌یاب. بگذارید برای شما نقل کنم.

بخشی از نخستین نامه‌ او را که در پاسخ به من (سال ۱۳۳۰) درباره‌ زادروز خود نوشته است، پنجاه و شش سال پیش ازین: «سال تولدم را خواسته‌اید دوستان از جمله اسرار مگو می‌دانند ولی حقیقت این است که بر خودم هم مجهول است. ولی یقین دارم تاریخ وفاتم روشن‌تر از تاریخ تولدم خواهد بود و شاید نتیجه‌ آشنایی من با قلم و قرطاس همین باشد.»

۱۲۷۶- درگذشت دکتر محمد مکرری

محمد کیوان پور مکرری که در سی سال اخیر به محمد مکرری شناخته شده است در سال ۲۰۰۷ میلادی درگذشت و من به تازگی از این واقعه آگاه شدم. به یاد آمد نخستین بار که او را در سال ۱۳۲۸ یا کمی دیرتر در خانه‌ منوچهر ستوده دیدم. هیچ یک از آنها هنوز به دریافت درجه‌ دکتری نرسیده بودند. مکرری چون به زبانهای باستانی علاقه‌مند بود بیشتر با پورداود درس داشت. بعد هم که پورداود بازنشسته شد و برای ایشان جانشین می‌بایست برگزیده شود، مکرری درخواه به دست آوردن آن مقام شد. البته نتوانست موفق شود. اگر اشتباه نکنم مکرری با دوستانی که انجمن بهمن را داشتند (و دکتر محمد دبیرسیاقی از مؤسسان اصلی آن تأسیس بود) نیز مدتی همسخنی داشت. ضمناً در همان ایام با منوچهر ستوده و مرحوم مصطفی مقرری برین اندیشه می‌رفتند که نشریه‌ای به نام «فرهنگ ایران زمین» ایجاد کنند. مرا هم به جمع خود خواستند. ولی مکرری پس از چند نشست و خواست خود را کنار کشید. زیرا به تدریج خود را به میدان سیاسی نزدیک می‌کرد. او با دکتر کریم سنجابی دوستی قویم داشت و در همان اوقات موفق به طبع رساله‌ای درباره‌ ایل سنجابی شده بود. چون گُرد بود و درباره‌ عشایر آن منطقه کار کرده بود پیش از آن در اداره‌ تبلیغات (پس از ختام جریان قاضی محمد) شعبه‌ای برای عشایر تشکیل شده و مکرری به مدیریت یا کاری در آن شعبه رسید و روزی که تشریفات برای رفتن سران عشایر پیش شاه ترتیب یافته بود، مکرری گزارش رسمی را در آن مجلس خواند. دفترچه‌ای هم در همین باره به چاپ رسید که نسخه‌ای از آن را به من داده بود.

پس از آن دکتر مکرری در دوره وزارت فرهنگ دکتر کریم سنجابی مدیرکل یکی از ادارات آن وزارتخانه شد و چون کودتای بیست و هشتم مرداد حادث شد طبعاً به کنار رفت و به دبیری مدارس بازگشت. ولی چندی نگذشت که هوشیارانه از ایران رفت و در پاریس اقامت گزید و به مطالعه و تحصیل بیشتر پرداخت. چون رشته مطالعات کردی در فرانسه مورد توجه بود، مکرری بدان جریان پیوست و نفقه‌گیر مؤسسه CNRS شد و توانست به مناسبت انتشار مقالات متعدد در جنبه‌های مختلف مربوط به کردها به زبان فرانسه در مجله معتبری مانند ژورنال آزبائیک به عضویت انجمن آسیایی فرانسه برسد.

سال ۱۳۳۵ که من به فرانسه رفتم به یاد ایام گذشته پرسیان پرسیان توانستم نشانی مکرری را پیدا کنم و او را بازیابم. چند بار نشست و خاستی داشته باشیم. در محله دوردست کشان (کاشان) زندگی می‌کرد. ولی دریافتم که کنار مطالعات علمی از سیاست‌بازی به دور نیست. پس از آن چند روز هم در تابستان ۱۳۳۶ در مونیخ با هم بودیم. تقی‌زاده و مجتبی مینوی و سعید نفیسی و دکتر معین و زریاب خوبی و جواد فلاطوری و حشمت مؤید و تورخان گنجه‌ای هم بودند. بعدها (دو سالی بعد) دوستی که از آن صفحات آمده بود می‌گفت مکرری میان ایرانیان پاریس زمزمه کرده است که افشار را برای زبان‌گیری نزد من فرستاده بودند. از همین جا با من کج افتاد و درین پندار کژساخته درونی باقی ماند. بسیار خیال‌اندیش بود.

در جریان پیش‌آمدهای پائیز ۱۳۵۷ فرصت را دلپذیر یافت و به ایران آمد و میدان سیاست را دگربار برای زورآزمایی نوبتی مناسب دانست. طبعاً هر چه را که مربوط به دوران پس از ۱۳۳۲ بود نادرست می‌دانست. از جمله روزی به کتابخانه مرکزی رفته بود (من در مسافرت روسیه بودم) و در راهروی کتابخانه فریاد کرده بود که باید دانش‌پژوه و ایرج افشار را ازین جا بیرون بیندازید (قریب به این مضمون). بعداً هم در مصاحبه با روزنامه‌ها مطلبی شبیه به این سخن را تکرار کرده بود.

چندی نگذشت که با تغییر اصول حکومت در ایران، طبعاً به پشتیبانی و معرفی دکتر کریم سنجابی که وزیر خارجه شده بود به مقام بلند سفارت ایران در شوروی نائل شد. ولی عاقبت فراخوانده شد و چون به وطن بازگشت نمی‌دانم برای چه مدتی نسبتاً طولانی زندانی شد. خوشبختانه خلاصی یافت و به پاریس رفت و فرصتی یافت که باز به تحقیق و نشر مطالعات خود پردازد. شنیدم که اخیراً دیوان شعر خود را در پاریس چاپ کرده و به درد دل نشسته است.

حقاً مکرری یکی از متخصصان مطالعات تاریخی و فرهنگی مربوط به کردستان بود. بیش از پنجاه مقاله و چند کتاب در زمینه‌های مردم‌شناختی، تاریخی، معنوی دربارهٔ کردان دارد که ماندگار خواهند بود.

راستی یادم رفت بنویسم که در آغاز فعالیت علمی (همان سالها که با هم دوست شده بودیم) نوشتن فرهنگی را برای زبان فارسی آغاز کرد و یکی چند آن به چاپ رسید ولی دنباله نیافت. ششدهام که گناه آن را هم به گردن دیگران گذاشته است. در حالی که از ایران رفته بود و برای این گونه کارها می‌باید در وطن ساکن بود تا می‌توانست پیشرفت کار را دنبال کند.

امیدست یکی از دوستانان علاقه‌مند به رشته‌ای که او ناسوری خود را بدان مناسبت یافت فهرستی از نوشته‌هایش او فراهم سازد. چه بسا که گرداندگان ژورنال آزیاتیک چنین کاری را به ثمر برسانند.

۱۲۷۷- درگذشت ریاض الاسلام

استاد تاریخ در دانشگاه کراچی و مدیر مؤسسه مطالعات آسیای میانه و غربی همان دانشگاه (متولد ۱۹۱۹ - درگذشته ۱۳ اوت ۲۰۰۷) تحصیلات دورهٔ دکتری را در دانشگاه کمبریج انگلستان به پایان برد. رساله‌اش دربارهٔ روابط میان هند و ایران در دورهٔ صفویان بود که در دو جلد به انتخاب دکتر پرویز نائل خانلری در سلسلهٔ انتشارات بنیاد فرهنگ ایران به چاپ رسید. ریاض الاسلام دورهٔ دکتری در دانشگاه علیگره را هم گذرانیده بود. پس از پایان تحصیل مدتی در سازمان باستان‌شناسی پاکستان خدمت کرد و سپس به استادی دانشگاه برگزیده شد.

ریاض الاسلام در دورهٔ مدیریت بزرگ مؤسسه مطالعات آسیای مرکزی (دانشگاه کراچی) سلسلهٔ انتشارات آنجا را تأسیس و اداره کرد و بیست و دو کتاب تاریخی برای هندوستان و ایران و ماوراءالنهر در آنجا از این و آن به چاپ رسانید.

ریاض الاسلام علاقه‌مندی بسیار به نصوص اسناد داشت. به همین ملاحظه کتابش دربارهٔ روابط هند و ایران مملو از نامه‌های آن روزگاران است. به دنبال آن مجموعهٔ نامه‌های حسن شاملو را طبع کرد. طبع سفرنامهٔ بحرالاسرار هم از کارهای ارزشمند اوست.

تازه از وفات ابراهیم صفایی ملایری آگاه شدم. چند ماه پیش درگذشته است. خان بابا مشار سال تولدش را ۱۲۹۲ نوشته است. به تاریخ و ادب علاقه مندی داشت. از جوانی عضو انجمنهای ادبی بود. کار رسمی اش تدریس در مدارس بود. از خاندان روحانی اهل ملایر بود ولی در مدرسه آمریکایی همدان درس خوانده بود. از سال ۱۳۴۰ به بعد که علاقه اش موقوف به نشر اسناد و نگارش سرگذشت رجال مشروطیت شد چندین بار میانمان اتفاق دیدار افتاد، بیشتر در کتابفروشیها. چون مجموعه هایی از اسناد دوران قاجاری جمع آوری و چاپ می کرد ناچار با رجال بازمانده مراوده داشت. مخصوصاً بر مقدار زیادی از اسناد امین السلطان دست یافته بود. طیباً آنها را از یکی از بستگان اتابک به دست آورده بود. اما نمی دانم با اصل آنها چه کرد. امیدست به جایی فروخته باشد.

خطوط مشخصان سیاسی عصر مشروطه را می شناخت و خوب می خواند. یک دوره رساله هایی به نام رهبران مشروطه نوشت که گاه به گاه نشر می شد. عاقبت همه را در دو جلد منتشر کرد. از تقی زاده شنیدم پیش از نگارش رساله مربوط به او به سراغ تقی زاده رفته و به نحوی درخواست کرده بود اگر میسر باشد مساعدتی مالی بکند تا بتواند نگارش سرگذشت او را به پایان ببرد. تقی زاده به احتیاط می گفت شاید بد ملتفت شده ام و شاید چنان مقصودی نداشته است. می دانم که فرزندان فراموش ما به صفایی کمک کرده بودند.

به مناسبت آشنایی که با مباحث تاریخی داشت سالهایی چند در وزارت فرهنگ و هنر تشخیص دهنده نسبت به بی ضرر بودن کتابهای تاریخی شده بود. از جمله وقتی «مقالات تقی زاده» را چاپ می کردم مطالعه و ملاحظه آن کتاب به او واگذار شده بود تا مطلبی مغایر مصالح روز مملکتی در آن نباشد. ایشان گفته بود کتاب اشکال دارد و روی آن قسمتی از نوشته تقی زاده انگشت گذاشته بود که گفته شده بود «سه مملکتی که آزادی در آنها نیست به ساختن عمارت های مجلل و کارهای چشم گیر از آن نوع علاقه مندند. اگر چه شوروی را مثال زده بود ولی تکیه صفایی بر این بود که نظر تقی زاده معطوف به ایران بوده است. بالاخره با مراجعه ای که به وزیر وقت (مهرداد پهلبد) کردم کتاب به دستور ایشان آزاد شد و به مناسبت همین مورد به ایشان یادآور شدم مقالات تقی زاده را کسی می بایست می خواند که با او تعارضی پیدا نکرده بود.

صفایی پرکار بود و در نیمه دوم عمر بیشتر به چاپ اسناد پرداخت و چند کتاب در

زمینه تاریخ عصر قاجار نوشت و آنها را چنین می‌توان تقسیم‌بندی کرد.
کتابهای قابل استناد و سودمند به نظم تاریخ انتشار:

۱. اسناد سیاسی دوران قاجاریه، تهران، ۱۳۴۶ (در ده بخش: رژی - کشتی‌رانی کارون - سفارت انگلیس - سفارتهای روس و بلژیک - قرضه خارجی - دستخطهای ناصرالدین شاه - جمال‌الدین اسدآبادی - میرزا ملکم خان - مشروطیت) (یکصد و پانزده سند).

۲. گزارشهای سیاسی علاءالملک، تهران، ۱۳۴۷ (پانزده سند).

۳. اسناد مشروطه، تهران، ۱۳۴۸ (هجده سند).

۴. نامه‌های تاریخی، تهران، ۱۳۴۸ (چهل نامه و سند از دوره‌های مختلف).

۵. اسناد نویافته، تهران، ۱۳۴۹ (پنجاه سند در زمینه‌های مختلف).

۶. برگهای تاریخ، تهران، ۱۳۵۰ (چهل و هشت سند از دوره ناصر).
۷. پنجاه نامه تاریخی، تهران، ۱۳۵۰ (پنجاه سند).

۸. اسناد برگزیده از سپهسالار، ظل‌السلطان، دبیرالملک. تهران، ۱۳۵۰ (حاوی ۵۱

سند)

۹. یکصد سند تاریخی تهران، ۱۳۵۲ (دوره قاجاری).

۱۰. مدارک تاریخی، تهران، ۱۳۵۵ (در پانزده بخش) (پنجاه و پنج سند).

۱۱. سفرنامه طوالش حسام‌السلطنه، تهران (بی‌ت).

درین مجموعه‌ها جمعاً ۵۴۲ سند طبع شده است و کار کوچکی نیست.

نگارشهای مربوط به تاریخ
۱۲. دودمان عمید، تهران، ۱۳۳۶.

۱۳. تاریخ ملایر، تهران، ۱۳۳۹.

۱۴. مرزهای ناآرام، تهران، ۱۳۵۲ (ایران و عثمانی - ایران و روسیه - ایران و انگلیس).

۱۵. زمینه‌های اجتماعی کودتای ۱۲۹۹، تهران، ۱۳۵۳ (همراه بعضی از اسناد).

۱۶. کودتای ۱۲۹۹ و آثار آن، تهران، ۱۳۵۳.

۱۷. آیین تاریخ (توضیح و تحلیل نسبت به بعضی از اسنادی که چاپ کرده)، تهران،

۱۳۵۳.

۱۸. نهضت مشروطه ایران بر پایه اسناد وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۷۰.

۱۹. لرد کروزن در خلیج فارس بر پایه اسناد وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۷۰.

۱. در مقدمه دو کتب که از سوی دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه انتشار یافته یادآوری

سرگذشت رجال عصر مشروطیت

۲۰. رهبران مشروطه، (ابتدا به صورت جزوه جزوه و سپس در دو جلد منتشر شده است و احتمالاً چاپهای متعدد دارد). تهران، ۱۳۴۴ - ۱۳۴۶ (جمعاً سرگذشت پنجاه و چهار نفر درین دو جلد آمده است).

۲۱. دو نفر پیشتاز، تهران، ۱۳۵۷ (درین کتاب سرگذشت ده نفری را که به عقیده او در پیشامد مشروطه مؤثر بوده‌اند آورده است).

کارهای دیگر او

۲۲. رازها (شعر)، تهران، ۱۳۳۳ (جزوه، ندیده‌ام)

۲۳. نهضت ادبی ایران در عصر قاجار، تهران، ۱۳۳۳.

۲۴. یادداشتهای سفر همدان، تهران، ۱۳۳۷ (جزوه، ندیده‌ام)

۲۵. دیوان شعر، تهران، ۱۳۳۸.

۲۶. قصه کنار دریا، تهران، ۱۳۳۸ (جزوه، ندیده‌ام)

۲۷. خیام و مترلینگ (جزوه، ندیده‌ام).

۲۸. ناله‌ها (جزوه، ندیده‌ام)

۲۹. هدیه صفایی (ندیده‌ام)

اسامی آنچه ندیده‌ام از فهرست خانابا مشار نقل شد.

طبعاً و قطعاً اسنادی را که ایشان از گوشه و کنار می‌جست و می‌خواند و چاپ می‌کرد برای مورخان واجد جهات ارزش مندی است و بدین ملاحظه می‌بایست یادی ازو درین رشته گفتارها می‌آمد. آنچه شنیدم بیست و چند سال پایان عمر را به سختی گذرانید. دو سه باری که کنار کتابفروشیهای روبه‌روی دانشگاه فرصت دیداری با او دست داد بشراهش گویای چنان وضع و حالی بود.

۱۲۷۹- درگذشت جلال طوفان

جلال طوفان (۱۲۹۸ - ۱۳۸۵) که در جهرم فارس زاده شده بود در شهری از کالیفرنیا (امریکا) درگذشت. فرهنگی خوشنام برجسته‌ای بود. در شهر خود سالها تدریس فرانسه کرد. ضمناً به کشاورزی اشتغال داشت و مرکبات مرغوب به عمل می‌آورد. درین زمینه صاحب بصیرت بود. دوستی میانمان پس از کتابی که به نام جهرم منتشر کرد آغاز شد.

شده است که ابراهیم صفایی در پژوهش آنها بر اساس اسناد وزارت خارجه دست داشته است.

سال ۱۳۳۰ در فضای بازی که حکومت مصدق ایجاد کرد به نوشتن روزنامه طوفان جنوب پرداخت. ولی با پیش آمد بیست و هشتم مرداد که دفترش را آتش زدند کارش به محکمه نظامی کشید. بعدها درین باره رساله‌ای نوشت به نام «کودتای ۲۸ مرداد و خانه بدوشیهای من».

از بلند بختی من بود که چند بار در جهرم مهمان او شدیم. یادم می‌آید آن تخته‌بندیهای سقف اطافتهای خانه‌اش را که دارای نقشهای گل و بوته و زنبق و دیگر نگاره‌های زیبا بود، بر زمینه زردچوبه‌ای کم‌رنگ و یادگاری از نیایش. درین سفرها دو بار با اصغر مهدوی بودم و دو بار با منوچهر ستوده و باری هم با عبدالعلی غفاری به دیدارش رسیدیم. با ستوده درد دل از آفاتهای گوناگون پرتقال می‌کرد و ستوده تجربیات خود را می‌گفت.

طوفان سانهایی دراز در پی گرد آوری لغات محلی جهرم و اطراف آن بود. امیدوارم اگر به پایان رسیده است همسر فرهنگی و فرزندان ارجمندش به انتشار آن پردازند. طوفان چند کتاب اجتماعی و قصه‌ای هم منتشر کرده بود.

۱۲۸۰- پرویز ورجاوند (۱۳۱۳-۱۳۸۶)

در رشته باستانشناسی از دانشگاه سوربن دکتری گرفت و در زمان تحصیل از مبارزان سیاسی در گروه‌های جبهه ملی بود. چون به ایران بازگشت بمانند دیگر دانشجویانی که در دوره تحصیل به فعالیتهای سیاسی ضد شاه پرداخته بودند (از جمله دکتر جواد شیخ‌الاسلامی و جنگیز بهلوان) اجازه تدریس نمی‌یافت. ناچار به کارهای مشاوره‌ای اشتغال داشت و در تشکیلات وزارت علوم و آموزش عالی تازه‌ساز مشاور شده بود. ناگفته نگذارم که ورجاوند دوره فوق‌لیسانس را در مؤسسه تحقیقات علوم اجتماعی به پایان برده بود و طبیعاً همچون عده‌ای زیاد که در آنجا درس می‌خواندند به مسائل سیاسی رو آور شده بود.

دکتر ورجاوند را در منصبی که پیدا کرده بود شناختم. قضیه ازین قرار بود که مجید رهنما نخستین وزیر علوم نامه‌ای به دکتر جهان‌شاه صالح نوشت و متذکر شد (مضمونش را نقل می‌کنم) چون درصدد هستیم کیفیت انتشارات دانشگاه تعالی و همسانی پیدا کند پس ضرورت دارد که یک مجتمع انتشاراتی دانشگاه به وجود آید و از دوباره کارها پیش‌گیری شود. لذا دکتر پرویز ورجاوند که سمت مشاور دارد برای مذاکره درین خصوص معرفی می‌شود. دکتر صالح آن نامه را به من داد و گفت سیاست دانشگاه تهران

این است که به مناسبت استقلال و سابقه همچنان به انتشارات خود ادامه دهد. با مرحوم ورجاوند دو سه جلسه مذاکره کردم و به توضیح دربارهٔ فسادى که از راه تمرکز انتشارات دانشگاه‌ها پیش خواهد آمد پرداختم و نظر دکتر صالح را که بالمآل نظر شورای دانشگاه هم بود، گفتم. بالاخره پس از سمینارمانندى که ظاهراً در مشهد برگزار کردند (بدون شرکت مسؤول انتشارات دانشگاه تهران) از صرافت آن «پروژه» افتادند. خوشبختانه چون به تدریج گرفت و گیر ساواک نسبت به ورود این گونه متخصصان کاسته شد دکتر ورجاوند به لطف دکتر عزت‌الله نگهبان به گروه باستان‌شناسى دانشگاه تهران وارد شد و حقاً به مناسبت تخصصى که داشت مورد توجه قرار گرفت. از جمله در کاوشهای رصدخانه اورمیه (رضائیه پیشین) موفق برآمد و توانست کتابی دلپذیر دربارهٔ آنجا بنویسد و نمایشگاهی دیدنی فراهم سازد که در کتابخانه مرکزی برقرار شد و شهبانوی وقت از آن دیدن کرد. طبعاً مرحوم ورجاوند توضیح دهنده بود.

آن مرحوم با انجمن آثار ملی هم همکاری داشت و کتاب آثار تاریخی قزوین را نوشت که هم یادگاری ازوست و هم یادگارنامهٔ آن شهر. ورجاوند چندی هم مشاور دکتر محمود مهران در سازمان ملی حفاظت آثار باستانی بود. بعد از پیش آمدهای ۱۳۵۷ در دولت مهندس بازرگان سرپرست وزارت فرهنگ و هنر شد.

او جز دلبستگی‌های فرهنگی، همواره به مسائل سیاسى پیوستگی داشت. ازین روی مدت سه سال با عده‌ای از جوانان جبهه ملی زندانی شده بود (۱۳۴۱) و بعد از آن که سلسلهٔ پهلوی پایان گرفت در شورای جبهه و کمیته‌های آن فعالیت می‌کرد.

یکی از علایق آگاهانهٔ او مباحث تاریخی و فرهنگی مربوط به آسیای مرکزی و ایران، یعنی قلمرو زبان فارسی بود.

۱۲۸۱-یادی از طرفه‌های فروزانفر (قضیهٔ راکفلر)

اگر وقتی دیگر این مطلب را نوشته باشم پوزش می‌خواهم.

نصرت‌الله فلسفی می‌گفت سالی که دکتر صدیق اعلم برای نخستین بار وزیر فرهنگ شد با فروزانفر و سعید نفیسی و دکتر شفق و شاید رشید یاسمی به خانهٔ او رفتیم که تبریک بگوییم. زمستان بود و پالتوها را موقع ورود به جارختی آویزان کردیم.

موقع خداحافظی صدیق اعلم پالتو فروزانفر را برداشت و به دست گرفت که به فروزانفر بپوشاند. فروزانفر امتناع داشت ازین که به دست وزیر پالتو بپوشد. می‌خواست احترام وزارت شکسته نشود. می‌گفت والله ممکن نیست.

بالاخره صدیق گفت آقای فروزانفر این رسم است. من که برای تحصیل به امریکا رفته بودم چون فرصتی شد که به دیدار راکفلر رفتم راکفلر پالتوی مرا گرفت و پوشیدم. چون از خانه دکتر صدیق خارج می‌شوند فروزانفر به رفقا می‌گوید دیدید چه شیطنتی کرد (یا کلمه‌ای تندتر ازین). گفتند چه کرد، گفت خودش را به راکفلر مانند کرد و مرا به خودش.

۱۲۸۲-تألیف تازه دوبروین

در گذر از لیدن، سید غراب مرا با خبر کرد از نشر کتاب هانس دوبروین استاد بازنشسته دانشگاه آنجا که به زبان هلندی درباره تأثیر ادبیات فارسی میان شاعران هلندی منتشر شده است و ضرورت داشت هلندی‌دانی آن موضوع را به ما معرفی کند. از سید غراب متشکرم که این نوشته را از تارنمایی به قلم آقای سپهر یوسفی برای بهتر شناساندن آن در اختیارم گذارد.

تأثیر سروده‌های پارسی در ادبیات هلند

«عربی تنها یک نوع زبان است، ولی پارسی مانند شیرینی است»؛ این جمله‌ای است معروف منتسب به یکی از ایرانشناسان هلندی به نام تایدنس.

عشق به فرهنگ ایران به ویژه ادبیات کلاسیک پارسی آنچنان در دل و جان هلندیها جای گرفته که شاعران هلندی الهام گرفته از خیام و باباطاهر، به هلندی دوییتی می‌سرایند. به گفته هانس دبراین، استاد ادبیات پارسی، دوییتی‌هایی که شاعران هلندی به زبان خود سروده‌اند همگی رنگ و بویی از فرهنگ و ادب پارسی دارند.

دبراین که از شاخص‌ترین سنایی‌شناسان معاصر به شمار می‌رود محرک اصلی پدید آمدن کتاب ادب پارسی در هلند بوده است. البته فراموش نکنیم که این اثر بدون تلاش پیگیر ویراستار آن یعنی اصغر سید غراب، استاد ادبیات پارسی دانشگاه معتبر لیدن روی چاپ را نمی‌دید. کتاب که به تازگی توسط انتشارات روزنبرخ در آمستردام به چاپ رسیده محصول بی‌نظیری است از همکاری چند ایرانشناس با متخصصان ادبیات هلندی که در پی کاوش چگونگی نفوذ، پذیرش و رواج اشعار پارسی به ویژه رباعیات خیام در ادبیات هلند هستند. دبراین در بخشی از کتاب به تشریح تاریخ پیوند فرهنگی ایران و هلند از زمان صفویان می‌پردازد. او بر این باور است که نخست، مطالعه و ترجمه گلستان سعدی و سپس رباعیات خیام در اروپا و هلند باب شد. دبراین از کمیت ترجمه ادبیات مدرن پارسی به هلندی بسیار ناراضی است و البته به گفته وی شاید یکی از

دلایل این خلاء نسبی، مطرح نبودن شاعران و نویسندگان معاصر ایران در سطح جهانی باشد.

بخش اعظم کتاب دربارهٔ چند شاعر هلندی است که گلچینی از سروده‌های پارسی را به هلندی برگردانده‌اند. پس از خواندن کتاب می‌توان نتیجه گرفت که ادب پارسی مستقیماً از زبان اصلی به هلندی ترجمه نشده و در بیشتر موارد، ترجمه‌های انگلیسی، فرانسه و آلمانی به کار برده شده است. تقریباً همه مقاله‌های کتاب اشاره‌ای به لئوپولد، شاعر نامی هلند دارند که از سال ۱۹۱۱ رباعیات خیام را هنرمندانه ترجمه کرده است. بعدها شاعران دیگری مانند باوتنس و اسپیردایک ترجمهٔ ادبیات پارسی را ادامه دادند و با الهام از این سروده‌ها، رباعی‌های دلنشین می‌سرایند. جالب‌تر از همه اینکه «انجمن خیامیه هلند» هم با تأخیری بلندمدت سرانجام در سال ۱۹۹۰ تأسیس می‌گردد.

کتاب، پژوهش‌های ژرفی در زمینه منبع‌شناسی ترجمه‌های هلندی از ادبیات پارسی دارد. برای نمونه گابریلا فان‌دن‌برگ، یکی دیگر از ایرانشناسان هلندی که اکنون مسئول پروژه پژوهشی شاهنامه فردوسی در دانشگاه لیدن است، به گونه‌ای موشکافانه در جستجوی یافتن منابعی است که اسپیردایک برای برگردان «رباعیات باباطاهر و حافظ» به کار برده است. فان‌دن‌برگ با این معما روبروست که چرا مترجم رباعیات حافظ را انتخاب کرده در حالی که حافظ با غزلیاتش شهرت یافت و نه با دوبیتی‌هایش که هنوز ادبا در اصالت همه یا بخشی از آنها تردید دارند. پس از رجوع به ترجمه‌های گوناگون دیوان حافظ به زبان‌های اروپایی، فان‌دن‌برگ متوجه می‌شود که منبع اسپیردایک ترجمهٔ انگلیسی کلارنس استرایت بوده و چون این مترجم انگلیسی معتقد بوده که رباعی نزد خوانندگانش مأنوس‌ترست تا غزل، به ابتکار خود غزلیات را به صورت رباعی ترجمه کرده و اسپیردایک که فارسی نمی‌دانسته و به متن اصلی دسترسی نداشته بدون چون و چرا آنها را به سبک رباعی به هلندی برگردانده است. جالب اینجاست که استرایت منصفانه به تصرف در شکل اشعار اعتراف کرده، ولی اسپیردایک که دلباختهٔ زیبایی این اشعار بود بی‌اعتنا از سبک و ظاهر آنها، لزومی در توضیح چند و چون ماجرا برای خوانندگان نمی‌بیند.

شاید یکی از جالب‌ترین مقالات، پژوهش دیک وان هالسماس باشد که پس از شناساندن لئوپولد و آثار وی بحثی بخته دربارهٔ علاقهٔ لئوپولد به خیام دارد. نویسنده بر این باور است که لئوپولد در حین کلنجار رفتن با افکار فیلسوفانه و حلاجی اندیشه‌های اسپینوزا، فیلسوف نامی هلند، ناگهان با ترجمهٔ انگلیسی خیام مواجه می‌شود و بی‌درنگ

مفتون اندیشه و زیبایی آن می‌گردد. لئوپولد خیام را با اسپینوزا، قهرمان فلسفی خود، مقایسه می‌کند. چرا که از نگاه وی هر دوی آنها نسبت به خط قرمزهای تحمیلی مذهب جامعه خود بی‌اعتنا بوده‌اند. هر دو نزد توده مردم متفوق بوده‌اند و تنها نخبگان آنان را ستوده‌اند. هر دو عواقب ناگزیر افکار خود را نیز پذیرفته بودند. از نظر لئوپولد، خیام و اسپینوزا هر دو به فلسفه جبری و تمایز از اعتقاد داشتند؛ یعنی تسلیم این واقعیت شده بودند که وجود انسان و هوای و هوس‌های وی بی‌معنی، بیهوده و واقعیتی تلخ است.

متأسفانه به استثنای هالیمما بقیه نویسندگان کتاب به این پرسش خواننده پاسخ نمی‌دهند که چه عشقی، چه محرک یا انگیزه‌ای شاعران هلندی را به ترجمه ادبیات پارسی و سرودن رباعی برانگیخته است. در ضمن برای خواننده معما می‌ماند که آیا این شاعران از اوضاع سیاسی اجتماع ایران در روزگار خود آگاه بوده‌اند یا خیر. یعنی پیوندی بین آثار و جامعه ایران و چه رابطه یا ارتباط، یکسویه و تنها با ادبیات کلاسیک پارسی بوده است. آیا لئوپولد که در دوران انقلاب پرتلاطم مشروطه از خیام می‌گوید از استبداد فاجبار و جهش آزادی‌خواهی مردم با خیر بوده یا نه؟ وقتی باوتنس در خلال کودتای ۲۸ مرداد کتاب اشعار پارسی را منتشر می‌کند از تلاش ملی کردن صنعت نفت مطلع بوده یا تنها پیوندی زمانه‌ای با فرهنگ و ادبیات ایران در سده‌های میانه داشته است؟...

سپهر یوسفی

شناسنامه کتاب:

"De Perzische rouze in de polder de receptie van Perzische poëzie in de Nederlandse literatuur". Editors: Marco Goud and Asghar Seyed Gohrab, Rozenberg Publishers, Amsterdam, 2006.

۱۲۸۳- قضیه مجمل الاقوال و نوشته نیرامیان به نسخه‌ای تازه نویسی.

نوشته لطفک میرزا فاضل کراهی آقای علی بهراسیان که آن را به موقع نشر مجمل الاقوال فی الحکم و الامثال منتشر کرد، طبعاً موجب تکمیل اطلاعات مربوط به مجمل الاقوال تاریخی شد. اطلاع امر از نسخه‌ای است از همان متنی که محمد علی مصاحبی نائیبی متخلص به عبرت در سال ۱۳۳۵ قمری از کتاب مذکور و از روی همان نسخه تازه‌یاب نوشته و نسخه نوشته او جزو مجموعه هدایایی کتابخانه سید محمد مشکوة بوده و اینک به شماره ۲۲۴ در کتابخانه مرکزی و مرکزی دانشگاه تهران محفوظ است و من از آن بی‌خبر بودم. شاید ازین روی که در تصور نمی‌گنجید ممکن باشد

کسی پس از هفت قرن در قرن چهاردهم از آن متن نسخه برداری کرده باشد. این اطلاع که خیر از نسخه دیگر از مجمل الاقوال باشد مرا به یاد نوشته‌ای از مرحوم محمد قزوینی انداخت که هرگز در مخیله خود نمی‌گنجانید که نسخه‌ای از نصیحة الملوک غزالی ممکن است در روزگار باقی مانده باشد و روزی چند پس از نگارش آن نوشته پستچی پاریس می‌رود و نسخه چاپ شده نصیحة الملوک به تصحیح جلال همایی را به دستش می‌دهد.

از اشارت آقای بهرامیان، چون مشخص شد که دوست دانشمند علینقی منزوی در جلد دوم فهرست مشکوة آن نسخه را معرفی کرده است ملتفت شدم که از روی آن فهرست مطلب به فهرست نسخه‌های خطی فارسی تألیف آقای احمد منزوی - فاضل نستوه هم وارد شده است. پس به کتاب ایشان هم مراجعه کردم و معلوم شد مطلب مهمی از آقای بهرامیان و من (هر دو) فوت شده است و آن اینکه احمد منزوی ذکر نسخه مورخ ۶۹۳ را آورده به مناسبت آنکه نسخه را از آن سید نصرالله تقوی می‌دانسته است و می‌نویسد:

«۳۹۳۸۹- تهران - سید نصرالله تقوی: به گفته آقای تقوی امراد جمال تقوی پسر سید نصرالله است] به خامه نگارنده (یعنی دمانیسی) است با تاریخ غرة ربیع الاول ۶۹۳. آغاز برابر نمونه و به گفته آقای مجدالعلی این نسخه عبرت برای چاپ آماده می‌شده است.» این عبارت گویای آن است که شاید احمد منزوی این اطلاعات را خود از مجدالعلی شنیده. ولی ضبط تاریخ دقیق کتابت آن طبعاً از فهرست علینقی منزوی است.

کتابت نسخه‌ای از مجمل توسط عبرت دلالتی بر آن ندارد که تقوی در سال ۱۳۳۵ قمری قصد چاپ کردن آن را داشت. برای چاپ کردن کتاب بطور حرفی حاجت به نسخه نویسی دقیق بدان تفصیل نبوده است مگر اینکه می‌خواستند. چاپ سنگی از آن تهیه کنند. درین صورت هم کاغذ و مرکب نسخه برای چاپ سنگی فرق دارد (صفحه ۳۶۲۳ جلد پنجم). قطعاً عبرت نسخه را از روی نسخه ۶۹۳ نوشته است (در سال ۱۳۳۵ قمری). اگر در آن سال نسخه در اختیار تقوی بوده است ورقه یادداشت لای نسخه چیست که من دیدم و بر روی آن نوشته بود «امانت آقای محدث» و طبعاً در ۱۳۳۵ قمری مرحوم جلال محدث نمی‌توانست دنبال نسخه خطی بوده باشد. مگر اینکه تصور شود تقوی یا فرزندش آن را به محدث بخشیده بوده‌اند. ولی نزد خودشان مانده است. احتمال این است که عبرت نسخه را از تقوی به عاریت گرفته (یا از کسی دیگر) و نسخه‌ای از آن پرداخته بوده (شاید برای تیمورتاش که بسیاری ازین گونه نسخه‌ها را

برای تیمورتاش می نوشت و ازین راه مدد معاش به عبرت می رسید). بعدها که کتابخانه تیمورتاش پراکنده می شود این نسخه نصیب مرحوم مشکوره می شود. قصه دست به دست گشتن نسخه های خطی از طرفه های مربوط به زندگی علماست.

۱۲۸۴- جلیل بزرگمهر هم رفت (۱۲۹۳- ۱۳۸۶)

او نظامی بود و داماد عباسعلی خان صالح (بزرگ برادران صالح کاشان). از روزی که به وکالت تسخیری دکتر محمد مصدق در دادگاه نظامی برگزیده شد نام آوری یافت و مصدق بر سمت وکیل تسخیری بودن او مهر قبول نهاد، زیرا او را می شناخت بیشتر ازین روی که او در زمان ریاست وزرایی مصدق چندی رئیس اداره کل غله مملکت بود و اگر مورد اطمینان مصدق نبود محال بود که به چنان منصب با اهمیتی برگزیده می شد. احمد اقتداری دوستم در کتاب سرگذشت خود - کاروان عمر - حکایتی را نوشته است مربوط به فحطی در لار و اقدام مؤثر بزرگمهر به دستور مصدق در آن قضیه.

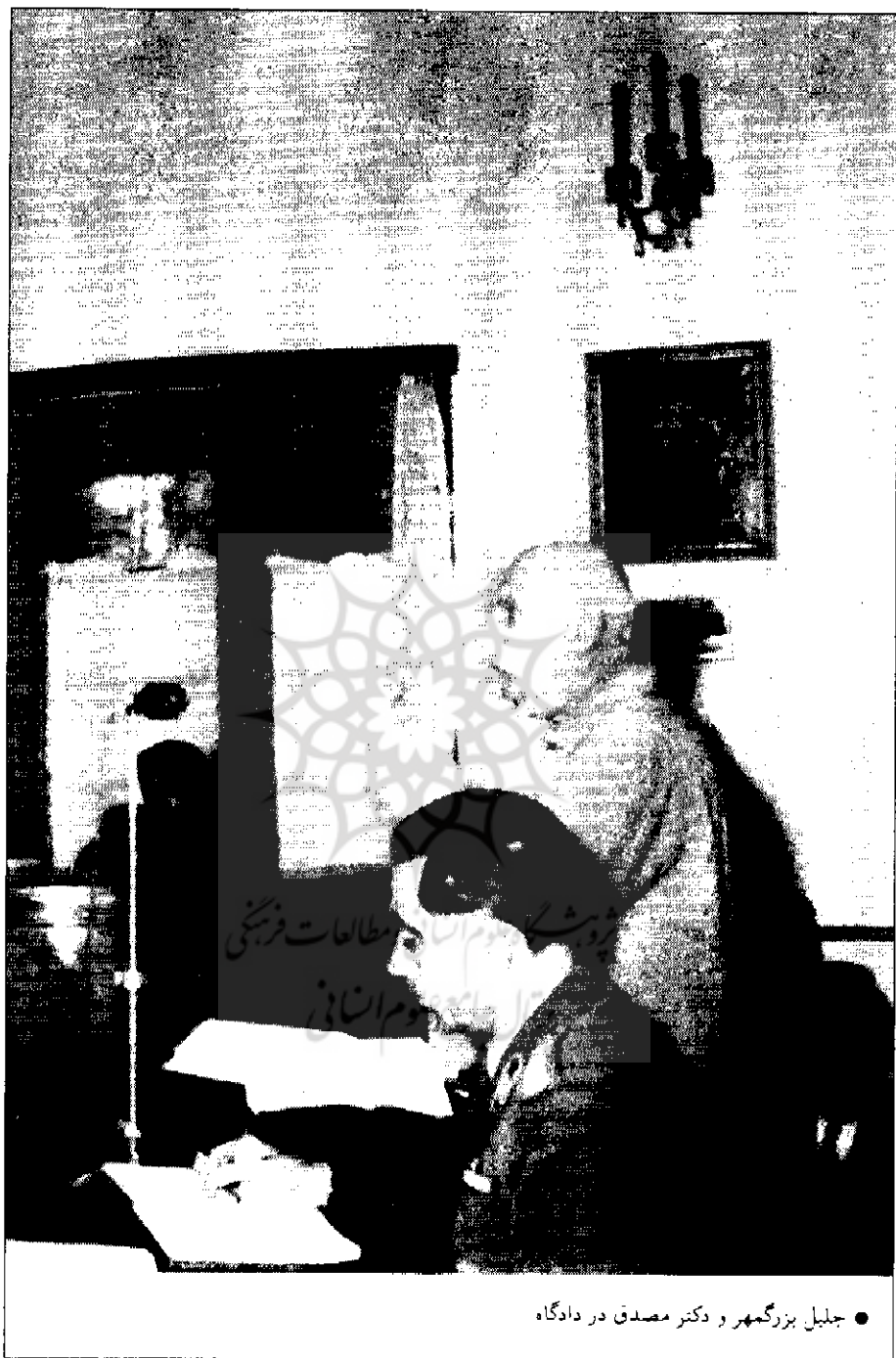
بزرگمهر در هر دو دادگاه (بدوی و استیناف) وکیل مصدق بود و دلسوزانه و شرافت مندانه آن تمهد را انجام داد. البته در دادگاه مطیع صرف مصدق بود. حتی به یاد داریم که مصدق در یکی جلسات که از دست رئیس دادگاه عصبی شده بود و فقط خودش می خواست جوابگویی مدعی العموم گستاخ و رئیس مأمور باشد خطاب به بزرگمهر کرد و گفت «پدر سوخته باشی اگر کلامی حرف بزنی» (بدین مضمون).

بزرگمهر دانشکده افسری را دیده بود. از کارهای بامزه روزگار یکی هم این است که زمان خدمت افسری دکتر غلامحسین صدیقی و دکتر یحیی مهدوی به آنها تدریس علم نظام می کرده است. از آن ایام با این دو شخصیت بلند مقام دوستی پیدا کرده بود.

با پایان گرفتن محاکمات مصدق، بزرگمهر از خدمت نظام به روزگار بازنشستگی درآمد و شغل وکالت دعاوی را اختیار کرد، چون تحصیل حقوق هم کرده بود. مدتها با احمد اقتداری همکاری وکالتی داشتند و برای تجارتخانه مقدم وکالت می کردند.

من به مناسبت ارتباط قدیمی با خاندان صالح او را بارها در خانه های اللهیار و علی پاشا و همچنین یکبار در آران کاشان در باغ دلاویز عباسعلی خان دیده بودم. ولی دیدارمان طبعاً بر روال آشنایی بود تا اینکه حوادث سال ۱۳۵۷ چهره مملکت را متغیر ساخت.

روزی مهندس احمد مصدق پسر ارشد دکتر مصدق به دفتر آینده آمد و گفت فلانی جلیل بزرگمهر موقعی که برای کارهای وکالتی پدرم اجازه داشت که به زندان برود و



● جنبل بزرگمهر و دکتر مصدق در دادگاه

پدرم را ببیند شبانه یادداشتهایی از صحبتها و قصه‌ها و درد دل‌های مصدق را یادداشت و به ناچار مخفی می‌کرده است. اکنون چون اوضاع امکان آن را پیش آورده است که نام مصدق را بتوان آورد تمایل دارد آن اوراق را ببینی و چاپ کنی. مرحوم مهندس که خانه‌اش تا دفتر مجله آینده بیش از پنجاه متر نبود روزی آن اوراق را آورد و به من داد و چون خواندم آنها را بسیار مفید دانستم. ولی به مرحوم مهندس گفتم می‌باید انشای این یادداشتها را که به روال گفتارهای نظامی است و با اصطلاحات و به اسلوب مرسوم آن طبقه نگارش یافته و مقداری هم روزنامه‌وارست به صورتی درآورم که تا حدودی به لحن سخن‌گویی مصدق و الفاظی که آن مرحوم در گفته‌ها و نوشته‌های خود به کار می‌برده است درآید. ایشان با بزرگمهر صحبت کرده بود و چون موافقت کرده بود چنان کردم و آن مجموعه با افزودن دو سه سندی که از خاندان قشقائیها مربوط به دوران حکومت مصدق در فارس به دستم افتاده بود به نام تقریرات مصدق در زندان - البته با ذکر نام شریف جلیل بزرگمهر بر روی جلد - به چاپ رسید و مورد اقبال قرار گرفت. سالها بعد مرحوم بزرگمهر در کتابی دیگر اصل یادداشتهای خودش را نیز به چاپ رسانید. شاید ازین روی که انشای خود را دلپسندتر می‌دانست.

بزرگمهر بعدها چند مجموعه از مدافعات دکتر مصدق و اسناد مربوط به او و دفتری از عکسهای مختلف مصدق را چاپ کرد و طبعاً نشان داد «حقه مهر بر آن نام و نشان است که بود».

مصدق کیف دستی فرنگی خوش ساختی را که کیکاوس ملک منصور به او داده بود تا به هنگام رفتن به جلسات دادگاهها با خود ببرد و نوشته‌های خود را در آن بگذارد بعدها به بزرگمهر داد و ایشان آن را عزیزترین یادگار از آن مرد می‌دانست. بر لبه درونی آن کیف خطوطی از مصدق دیده می‌شود و عکس آن چاپ شده است. فرزندان مصدق هم بعضی از دفاتر قدیم محاسباتی به خط مصدق و مربوط به احمدآباد را در اختیار بزرگمهر قرار داده بودند.

بزرگمهر افسری صدیق بود. به همین ملاحظه چند دوسیه از اوراق مربوط به فعالیت جبهه ملی که نزد اللهیار صالح بود پس از وفات او از سوی فرزندانش به بزرگمهر (خویش خود) سپرده شد. زیرا او می‌خواست تاریخی مربوط به جبهه ملی بنویسد. طبعاً این اوراق و نوشته‌ها بهترین مرجع برای این کار بود. ولی هیچ نمی‌دانم که کار را به کجا رسانیده بود. امیدست بازماندگان او راهی را اختیار کنند که این نوشته‌ها پریشان و گمگشته نشود.

۱۲۸۵- ویراستاران کتابهای دانشگاهی

هیچ به یاد ندارم که چیزی درباره پایه گذاری ویراستاری کتاب در انتشارات دانشگاه تهران نوشته باشم. اگر مکرر هم باشد عیبی ندارد چون صورت حق شناسی دارد نسبت به کسانی که پیشگام درین راه بودند و متأسفانه ذکری از آنها چنانکه باید بشود در مجامع خاص ویراستاری نشده است و روش متداول توطئه سکوت درین مورد اعمال می شود شاید برای اینکه تاریخ ویراستاری قدری تغییر بیابد از آنچه بوده است.

انتشارات دانشگاه تهران در سال ۱۳۲۵ آغاز به کار کرد. (در عهد ریاست دکتر علی اکبر سیاسی). ایشان دکتر پرویز ناتل خانلری که دوره دکتری ادبیات را به پایان می رسانیده یا رسانیده بود به مناسبت مهارتی که از خود در سردبیری مجله سخن نشان داده بود به ریاست آنجا برگزید.

خانلری برای من حکایت کرد که استادان از دانشکده های هفت گانه دانشگاه (ادبیات - حقوق - علوم - فنی - پزشکی - هنرهای زیبا - الهیات) کتاب برای چاپ شدن می فرستادند. تعداد کمی از آنها که مربوط به ادبیات و الهیات بود از نظر فارسی نگاری عیبی نداشت و قابل آن بود که مستقیماً به چاپخانه داده شود. ولی کتابهای علمی و پزشکی و فنی معمولاً به عباراتی نوشته می شد که محتاج اصلاح دقیق بود تا قابل فهم برای دانشجویان باشد و در خارج از دانشگاه موجب انتقاد نگارشی قرار نگیرد.

پس در صدد آن شدم شخص فاضل خوش عبارتی را بیابم که متنهای محتاج به اصلاح عبارتی را با اطلاع مؤلف کتاب آراسته و پیراسته گرداند تا کتاب به اصطلاح امروزیان ویراسته باشد. این صحبتها مربوط به حدود سال ۱۳۳۱ است که به درخواست مرحوم خانلری به گرداندن چرخ سخن اشتغال داشتم. او هفته ای دو سه شب به دفتر مجله می آمد و ضمن گفتارهای دلپذیری که می گفت این مطلب را هم بیان کرد. ولی هیچ گاه از ایشان نپرسیدم که چه اشخاصی درین کار به شما مدد می کردند. همان روئیه پس از خانلری در دوره تصدی دکتر ذبیح الله صفا و دکتر حسن مینوچهر و دکتر حافظ فرمانفرمایان ادامه داشت.

دوازده سال پس از خانلری که متصدی انتشارات دانشگاه شدم و پرونده های آنجا را می دیدم ملتفت شدم که محمد پروین گنابادی (عمده) و عبدالعلی پرتو علوی و هدایه الله شهاب فردوس از کسانی بودند که بعضی از کتابها را می دیده و می آراسته اند. مرحوم پروین گنابادی سالهای زیادی پس از آن هم این کارگران و ناآشکارا را انجام

می داد و دلشاد می بود ازین که کاری مستحسن انجام می دهد. کار هر کس هم نبود. چون از دوستم کریم اصفهانیان پرسیدم گفت: دکتر محمود بهزاد و حبیب الله صحیحی نیز در این باره کمک می رسانیده اند.

دو مؤسسه فرانکلین و بنگاه ترجمه و نشر کتاب تقریباً همزمان به وجود آمدند. همایون صنعتی مدیر و مؤسس فرانکلین بود و دکتر احسان یارشاطر مؤسس و مدیر بنگاه. من از روش ویراستاری در فرانکلین آگاهی مهمی ندارم و درست نمی دانم که بجز مسؤول شاخص بزرگوار آن کار (نجف دریابندری) و بعدها کریم امامی ویراستار برجسته و بسیار کوش چه کسانی در آن کار بوده اند. البته عده زیادی در آنجا بدین کار می پرداختند و خوشبختانه درباره آنجا و آنها مقاله هایی وجود دارد.

اما در مورد بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چون از پائیز سال ۱۳۳۵ هرگاه که دکتر یارشاطر نبود به خواستاری او گرداننده کارهای آنجا می شدم خوب می دانم که پایه ای استوار برای ویراستاری کتابها گذاشته شده بود و مختصراً دکتر حسین محبوبی اردکانی که از معلمان برجسته دانشسرای مقدماتی و از فارسی نویسان متبحر و اسمعیل سعادت و بعدها کمال اجتماعی جندقی وقتشان به این گونه کار می گذشت. محبوبی هشت سال از عمرش در آن جا به این خدمت مصروف شد و تجربه های بسیار اندوخته بود و به چم و خم این کار زیرکانه دست یافته بود. سعادت سالهای درازتری در آنجا به این خدمت ادامه داد. آن قدر که در یاد دارم دکتر جعفر شعار و اقران ایشان هم به این کار می پرداختند.

موقع تصدی بر انتشارات دانشگاه طهران هنوز مرحوم پروین گنابادی بعضی کتابها را می خواند ولی کم کمک خودش را کنار کشید. خستگی روزگار بر او رو آور شده بود و خانه نشینی و ترجمه کردن را بر صرف وقت در مرمت کارهای دیگران برگزیده بود. پس دست به دامان محبوبی اردکانی شدیم. ایشان از وزارت فرهنگ به دانشگاه منتقل شد و کارگشایی در رشته رنج آور را در دست گرفت و خوشبختانه هفت سالی که در آنجا بودم از همکاری دلسوزانه و جوانمردانه ایشان برخوردار شدم. جز آن به تصدیق و قبول دکتر محمد حسن گنجی معاون وقت دانشگاه تهران مدتی دانشمند نامور سید محمد فرزاد که سابقه چنین کاری را در وزارت فرهنگ برای کتابهای درسی عهده دار بود ما را یآوری می داد.

خالی از تفریح نیست که یک مورد از ویراستاری محبوبی را که موجب تکدر خاطر مؤلفی شد بنویسم و آن در مورد کتاب اقتصادی مرحوم دکتر شمس الدین جزایری استاد

دانشکده حقوق و وزیر فرهنگ دولت رزم آرا بود که محبوبی آن را به خواندن گرفته بود و چون جملات آن دارای معایب جدی بود صفحات متن آماده شده را با خط مدادی ریز خود از ضرورت‌های اصلاحی متن پر کرده بود. روزی دکتر جزایری با صلابت تمام آمد و با خوش و بش کوتاهی گفت کی اجازه داده است که کتاب من «سانسور» بشود. عرض کردم چه سانسوری. گفت هنوز کتابم را به چاپخانه نداده‌اید و دیدم کسی دور و بر نوشته‌های من مطالبی نوشته و بعضی کلمات را عوض کرده است. به ایشان عرض کردم حتماً عبارات کتاب اشکال دستوری یا لغوی داشته است. البته پس از اینکه اصلاحات را به نظر شما رسانیدند و پذیرفتید با صورت اصلاحی به چاپ خواهد رسید. رسم بر این است که کتابها طبق دستور انجمن تألیف و ترجمه خوانده می‌شود تا از نظر فارسی نویسی بی عیب باشد. قانع نشد و صدایش را بلندتر کرد. اطاق محبوبی درمی داشت به اطاق من. در را باز کردم و گفتم آقای محبوبی تشریف بیاورید جناب آقای دکتر جزایری را از جریان اصلاح کتابشان مطلع فرمائید. ایشان به من می‌گویند در آن سانسور انجام شده است. محبوبی دستنویس دکتر جزایری را آورد و گفت جناب آقای دکتر جزایری من اهل سانسور نیستم. کار من اصلاح دستوری عبارات بی فعل و گاه درهم پیچیده شماست برای آنکه دانشجویان مطالب مورد نظرشان را بهتر دریابند و این است آنچه کرده‌ام. بپرید بخوانید تا ملاحظه فرمائید که شاید ظاهراً از آنچه بوده است بهتر شده باشد. (این دفتر بی معنی)

۱۲۸۶- خاطرات اعتمادالسلطنه در سفرنامه رضاشاه

می‌دانستیم که علی اکبر داور به کتاب خطی خاطرات اعتمادالسلطنه توجه داشته و قسمتی از آن را هم به صورت حروف چینی درآورده بود ولی منتشر نکرده بود. تا اینکه حدود ده سال پس از وفات داور کتابفروشی ابن سینا آن یک قسمت را منتشر کرد. (مقدمه خاطرات).

اما نمی‌دانستم که پیش از او زبان رضاشاه در سفرنامه مازندران (سال ۱۳۰۵) ذکر می‌شود از آن کتاب شده است. سفرنامه مذکور در زمان تألیف به چاپ نرسید و در سال ۱۳۵۵ از طرف دربار چاپ شد (با تغییر یا بی‌تغییر نمی‌دانم). به هر حال آنچه را درباره روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه است به عنوان تکمله مقدمه خود بر آن کتاب درین جا می‌آورم که مورخان بی‌خبر نمانند. از زبان رضاشاه نوشته شده است:

«به نقل بهرامی، قریب چهل و پنج سال قبل مرحوم اعتمادالسلطنه در کتاب

مطلع الشمس، وضع این نواحی خاصه "فیروزکوه" و قلاع و حصار آن را مشروحاً و در کمال دقت و با نهایت امعان نظر شرح داده است. از آن زمان تا حال تغییر فاحشی رخ نداده الا اینکه قصبه زیبای "فیروزکوه" از فرط اهمال اهالی آن کثیف‌تر شده و شایسته اسمی به این زیبایی نیست.

مرحوم اعتمادالسلطنه مرد صاحب نظر و متبعی بوده، آثار و علائم و نوشتجات او را می‌پسندم. اخیراً در کتابخانه آستان قدس رضوی در "مشهد" که به دیدن کتابها مشغول بودم، کتابی مبنی بر یادداشتهای یومیة اعتمادالسلطنه به دست من افتاد. بردم منزل، و یکی دو شب به دقت مطالعه کردم. این کتاب دو جلد است، و یادداشتهایی است که این شخص از گزارشات یومیة دربار نوشته، و با خط زشت پاک‌نویس شده است. هر کس بخواهد وضعیت دربار ناصرالدین را بفهمد، بهترین نمونه آن همین دو کتابی است که اعتمادالسلطنه نوشته است. «(ص ۱۹) [این نوشته قاعده‌ای از دبیراعظم است].

۱۲۸۷- خاطرات علم (۶)

ششمین جلد خاطرات علم را دکتر علینقی عالیخانی به همان اسلوب پنج مجلد پیشین با یک گفتار تحلیلی در بررسی رویه آخرین پادشاه تاریخ ما - که «به تدریج نهادهای سیاسی و اداری کشور را ناتوان و بی‌ارزش ساخته بود» (سخن عالیخانی) - به طبع رسانیده است دیدم و از زبان او (عالیخانی) خواندم که «این مداخله شاه در جزئیات امور اجرایی افسراد دلسوز و اصولی را در شرایط ناراحت کننده‌ای قرار می‌داد و می‌بایست یا با تصمیم ناروا بسازند و یا این که شهامت به خرج داده و واقعیت را به شاه بیان داشته و رأی او را تغییر دهند. در نتیجه انضباط اداری و پیروی از سیاستی اصولی به تدریج معنای خود را از دست داده بود...» (ص ۱۱)

عالیخانی هم وزیر شد و هم رئیس دانشگاه، و چون شخصاً درین دو مقام بر رویه دخالت‌گرانه شاه در جزئیات امور آگاهی یافته بود این چنین بی‌غش و نظرش را برای مورخان بعدی مسطور داشته است. زیرا بی‌گمان از افراد مطلعی بود که به دخالت‌های شاه در امور دولت آگاه است. خواندن نظر او تداعی شده به انجام نشدن دو کار فرهنگی کتابخانه مرکزی دانشگاه که «امریه» شاه موجب پیشگیری اجرای آنها شد.

کتابخانه مرکزی میان سالهای ۱۳۴۴ تا ۱۳۵۷ برای علاقه‌مند کردن دانشجویان بر جریانهای فرهنگی و مدنی ایران جلسات سخنرانی و نمایشگاههایی طبعاً با اخذ اجازه از رئیس دانشگاه ترتیب می‌داد. اما دو برنامه آماده شده انجام نشد. یکی مجموعه

سخنرانی هایی بود که در یک روز قرار بود درباره علی اکبر داور توسط علی اصغر حکمت، دکتر عیسی صدیق، عبدالله انتظام ایراد شود و نمایشگاهی هم از کتابهای کتابخانه داور که در مجموعه کتابخانه دانشکده حقوق بود و در آنها یادداشت هایی از داور بود برگزار شود.

دیگری تشکیل مجمعی بود به مناسبت یکصدمین سال مرگ سید جمال الدین اسدآبادی و چون دکتر هوشنگ نهاوندی ضمن گزارش امور دانشگاه به شاه ازین دو تجمع فرهنگی یاد کرده بود مشخصاً منع اجرای آنها صادر شده بود.

۱۲۸۸- اسناد و مدارک هلندی

با ویلیام فلور تلفنی صحبت می کردم. از وقتی که بازنشسته شده است (از بانک جهانی) همیشه پای تلفن است. خودش گوشی را برمی دارد. معلوم است که در خانه پشت میز کار نشسته است. به اصطلاحی می توان گفت که «به کارنشسته» شده نه بازنشسته. چون چندی پیش نسخه ای از ترجمه انگلیسی دستورالملوک عصر صفوی را برایم فرستاده بود خواستم تشکر کنم. گفت حالا نوبت چاپ کتاب های دیگرست. معلوم شد که هفت کتاب در دست چاپ یا تألیف دارد و همه درباره عصر صفوی و زندی است، روزگاری که هلندیها در ایران رفت و آمد داشتند و تجارت می کردند و عوامل در ایران داشتند. از جمله گفت به نوشتن مقاله ای درباره نخستین فروشگاه بزرگ هلندی در ایران مشغول است و عکسهای خوبی هم از آن پیدا کرده است.

هلندیها همپای پرتغالیها و انگلیسیها از راه جنوب با ایران ارتباط تجاری پیدا کردند و سیاحان متعددی از آن کشور به ایران آمده بودند. ولی چون اسناد و مدارک و کتابها همه به هلندی است و هیچ مورخ ایرانی اهل کتاب به این زبان آشنایی نیافته مطالعات مورخین و محققین ما از قبیل نصرالله فلسفی بیشتر براساس منابعی بوده است که به فرانسه و انگلیسی و احياناً آلمانی وجود دارد.

درین سی سال اخیر ویلیام فلور W. Floor و رودی ماتی R. Mathee که او هم هلندی است افق آشنایی ما را با قسمتی از اسناد ناشناخته اروپا وسیع و ما را بر وجود منابع هلندی واقعاً درجه اول آگاه کردند. هر یک چند کتاب اساسی درین باره انتشار داده اند.

در یکی از کوهنوردیهای چند روزه پنجاه سال پیش به هنگام اواخر خرداد که از سنگسر سمنان به سوی دودانگه و ساری می رفتیم و از شیرگاه سردر آوردیم، شبی را به مناسبت گرفتگی پای مهدی کمالیان مجبور شدیم بر ستیغ کوه زرنگیس بخوابیم. برف کوه کاملاً آب نشده بود و سرما گشاده دستی می کرد. ناچار کنار بوته های گون که جای جای می بود کز کرده بودیم و به زور افروختن آن بوته ها که زود آتش می گیرد خود را از سرمای هولناک زنده نگاه می داشتیم. مهدی کمالیان که به امید دمیدن آفتاب بود به ساعت نگاه کرد و به شادمانی گفت الحمدلله پنج ساعت گذشته است. زریاب نکته بین حکمت شناس گفت رفیق این حرفت چه فایده دارد. این را بگو که چند ساعت دیگر باید سموم این سرمای بی امان را تحمل کنیم. زندگی بستگی دارد به نگاه کردن به پیش.

۱۲۹۰- غراب در آکادمی سلطنتی هلند

علی اصغر سید غراب (متولد ۱۹۶۸) ایرانشناس دانشگاه لیدن هموطن افتخار آفرینی است که پس از پایان بردن تحصیلات خود به تدریس در دانشگاه لیدن پرداخت. آنجا زبان درس می دهد و فرهنگ ایرانی امسال به عضویت آکادمی سلطنتی هلند برگزیده شده است. نخستین ایرانی است که این مرتبت عالی علمی را کسب کرده است. گفت اعضای آکادمی در همه رشته ها سیصد نفرند در دو رشته علوم نظری و علوم دقیق.

او درین سالها ترجمه «یک کلمه»ی میرزا جعفرخان مشیرالدوله تبریزی را به انگلیسی منتشر ساخت و یکی از گردانندگان مجله علمی Persica است که سالی یک بار حاوی مقاله های تحقیقی درباره ایران توسط انجمن هلند و ایران در هلند منتشر می شود و کاملاً وجهه علمی دارد.

۱۲۹۱- نقد حسین گُرد (از عمادالسلطنه)

حسینقلی میرزا عمادالسلطنه سالور که شاهزاده کتاب خوان و نویسنده فاضلی بود (درگذشته ۱۳۱۱ شمسی) شاید نخستین کسی است که درباره قصه حسین گُرد نقدی نوشته است در خاطرات خود. چون اخیراً چاپ نوی از حسین گُرد انتشار داده شد نقد آن شاهزاده را اینجا می آورم. ایشان به مناسبت فضائل ادبی و تاریخ دانی عضو شورای عالی معارف بوده است.

چهارشنبه ۱۹ مرداد ۱۳۱۰ - ملک قاسم کتاب حسین گرد چاپ تازه را چهار قران خرید و فرستاده بود.

پنجشنبه ۲۰ مرداد - بقیه روز مشغولیات نبود مگر گاهی تحصیل از حسین گرد. شنبه ۲۲ مرداد - کتاب حسین گرد تعجبی که می آورد این است: تمام عبارات رکیک و مکررات بی اندازه که در طفولیت خوانده بودم عیناً در این چاپ سه سال پیش موجود است [یعنی بانی چاپ و نویسنده آن ذره‌ای به این خیال نیفتاده بودند که آن عبارات رکیک یا عبارات دیگر را اگر بردارند یا تصحیح کنند علاوه بر آن که خللی به کتاب وارد نمی آورد فصیح‌تر خواهد شد. والا ممکن بود یک نویسنده خیلی پستی اصلاً مطالب اغراق و غیرممکن آن را برداشته در عوض چیز قابل قبول درج کند و واقعاً کار سه شب یا بالاخره یک هفته نویسنده پست حساب می شود.

به هر حال در این کتاب باز باید خواند «اول مانند تیغ مصری عریان شد»، «صد و چهار تکه اسلحه را پوشید»، «مانند مرغ سبکروح به بالای قلعه رفت»، «از آن طرف، چون اجل معلق سرازیر شد»، «آتشی روشن کرده که دودش چشمه خورشید را تیره و تار کرده...» می‌گذریم از عبارات رکیک و فحشهای ترکی که آنها هم یک نسق و همان الفاظ سابق است بدون اندکی تغییر والسلام.

یک شنبه ۲۳ مرداد - تاجلی که امسال دو دفعه اسکندرنامه را ورق به ورق خوانده و ما در روزنامه سابق نوشته‌ایم پس از اتمام آن کتاب بزرگ زمان کنت مونت کریستو را خوانده و هر صورت راغب به این کار شده. لهذا حسین کرد را گرفت و این دو روز مرا محروم نمود، تا دیروز غروب که تمام کرد. حال لازم شد بنویسم من که نمی‌توانم از پلوتارک و توسیدید و کتترا سومیال منتسکیو مطالب صحیحی درک کنم و خیلی زود خسته می‌شوم همچنین از خواندن بیهقی و جویبی هم تازه فارغ شده‌ام بهتر همان است حسین کرد را بخوانم. حیف که کوچک است و زود تمام می‌شود. ولی در ضمن خواندن حیرت می‌کنم از نویسنده آن کتاب که چگونه از آن قدر عبارات مکرر خسته نمی‌شده و آن قدر اغراق و دروغ و کارهای غیرعملی را دوست داشته.

نوشتیم که همه جا می‌نویسد «مثل تیغ مصری اول بار عریان شد» که خصوصیت تیغ مصری را در این مورد نمی‌دانم. بعد «هفت پیراهن برای گرمی و نرمی پوشید» که بر حسب اتفاق شش پیراهن هرگز نمی‌پوشد. بعد صد و چهارده تکه اسباب حرب را پوشید و قد مردمی را عَلم کرد. محال است سوای همین عبارت چیز دیگری بنویسد. آن وقت از خندق بیست ذرع عرض با همچه اسلحه سنگین جستن نمود. به محض انداختن

کمند مثل...^۱ مخصوصاً بنای قلعه را در هر نقطه و محلی برای افتادن و محکم شدن کمند لازم بوده بسازد. کمند آن پهلوان به آنجا می افتاده و در این موقع باید بنویسد کمند را چین چین، حلقه حلقه مثل زلف عروسان نمود و به باروی قلعه انداخت. مثل مرغ سبکروح بالا رفت و از آن طرف مثل اجل معلق سرازیر شد، الی آخر.

از طرف دیگر مصنف حسین کرد هر پهلوانی را عیار و دزد هم می داند که مؤلف اسکندرنامه آن را بسیار عیب و عار دانسته. همه وقت می نویسد فلانی گفت من پهلوانم، از عیاری سر رشته ندارم. اما اینجا همچو نیست بلکه همان پهلوان با زنگ و زنجیر و ابلق و اسلحه سنگین داخل خانه ها شده به یک نهج و به یک دستور آن آقای صاحب خانه را که در طالار خوابیده مدهوش می کند و پایش را به درخت بسته یک یک را شماره ناخنهای او را به ضرب چوب می گیرد و ریش و سبیلش را می تراشد. بعد پول می خواهد دو گاو صندوق پول را میان شال دستمال ریخته با قوت کمند چنانچه داخل شده بود خارج می شود و هرگز با اشکالی تصادف نمی کند و هرگز بی نیل مقصود بر نمی گردد. لهذا معین است خواندن مطلب مکرر بدون تغییر چقدر خسته کننده و زننده است که به عکس مؤلف الدنگ را نه خسته کرده و نه او را زده کرده است.

اما این که جنگ پهلوانها را به شب و در چهار سوق قرار داده، می شود گفت بهترین تدبیر این افسانه همین جاست که این فرض را همان او کرده و در کتب دیگر همچو مطلبی نیست. لهذا اگر بسطی به این ترتیب می داد افسانه خیلی بهتر می شد، نه آن که باز در تمام جنگ بنویسد «پهلوان دشمن از بالای چهارسوق نیم آجر را به مشعل زد و یک مشعل هزار مشعل شد که پهلوان شبگرد محتسب از روی صندلی برخاست گفت ایلچی شما رسید. اگر راه گم کرده اید نشان بدهم. اگر حمام می روید زود است. اگر پهلوان هستید خوش باشد. آن وقت پهلوان دشمن با یک جست خودش را وسط چهار سوق می گیرد و می گوید «احداث، شب به خیر». دیگری حکماً در جواب می گوید «شب و روزت به خیر، بفرمائید قلیان بکشید، قهوه بخورید.» جواب می شنود که برای این کار نیامده و هر دو مقابل شده مشغول شمشیربازی می شوند.

غرض این است ذره ای تغییر نه به مطلب می دهد نه عبارت. از آن طرف مطالب غیر ممکن و محال بی مزه هم که در هر صفحه موجود است. مثلاً حسین با آن تنه و توشه و آن هیکل سنگین که برای او می سازد و با آن اسلحه سنگین به محض آن که از تیراندازان ارقه اش زخم دار [می شود] و می افتد همان مشعلدار مفلوک میان سیصد نفر

جمعیت تیرانداز حسین زخم‌دار بی‌هوش را کول گرفته از چهارسوق فرار می‌کند و او را به خانه خودش می‌رساند و توجه می‌کند تا خوب شود و غیره و غیره. دیگر آن که ترتیب و هیكل هر پهلوانی را که می‌سازد می‌گوید قد مثل چنار، سر گنبد دوار، بازو مثل شاخ چنار، بالاخره چشم چون مقعد خروس که هرگز این عبارت اخیر و شباهت چشم را فراموش نمی‌نماید.

دیگر رگ خوابی در بیاض گردن فرض می‌کند که به محض تصادف پشت شمشیر به آن رگ هر قسم پهلوانی بیهوش می‌شود و به خواب می‌افتد که البته همچو رگی در بدن انسان کسی ندیده مگر مؤلف این کتاب. از اینها گذشته همه جا هر پهلوانی بعد از زخم زدن یا کشتن حریف همین که نوجه‌های پهلوان مغلوب دورش را می‌گیرند و عدداً از چهل کمتر نیستند می‌نویسد پهلوان فاتح میان آنها ایستاد و قلم قلم یک یک را روی هم انداخت و کشت. فقط همان یک نفر گرفت هر دو گوشش را و گفت برو به آقایت خبر ببر و غیره و اگر آن پهلوان روز فرار قشون دعوا کند همین است که تمام قشون را عقب می‌نشانند. در حالی که کوچکترین صدمه به خودش وارد نمی‌آید.

برای تکمیل باز بنویسم که با تمام عیوبات ذکر شده و نشده کتاب حسین گُرد در مقابل زمانهای امروز بلکه بیست مقابل متجددین است که اینها هم به نوبت خود اگر به کتابی راغب باشند کتاب دزدی آرسن لوپن یا عشق بازی لوئی پانزدهم و عشاق پاریس و غیره است که صد درجه هرزگی و عبارات رکبکش بیش از حسین کرد است.

در طهران به ندرت یک کتاب علمی یا اخلاقی واقعی یا افسانه شیرین چاپ می‌شود. این هم که من نوشتم^۱ و تمام مزیت را واردست به فروش نمی‌رسد مگر خیلی کم، یعنی قسمی که هرگز خمس پولی که خرج شده در نخواهد آورد.

رتال جامع علوم انسانی

۱. عمادالسلطنه چند داستان و تئاتر نوشته و از آن میان حجت پاکه در دو جلد (۲۲۴ صفحه) در سال ۱۳۱۱ شمسی مقارن مرگ او چاپ شده است. از کتابهای دیگر او ترجمه خاطرات بک خا (از کنس دوسگور) و مرآة العالم (چاپ ۱۳۱۵ قمری) است.